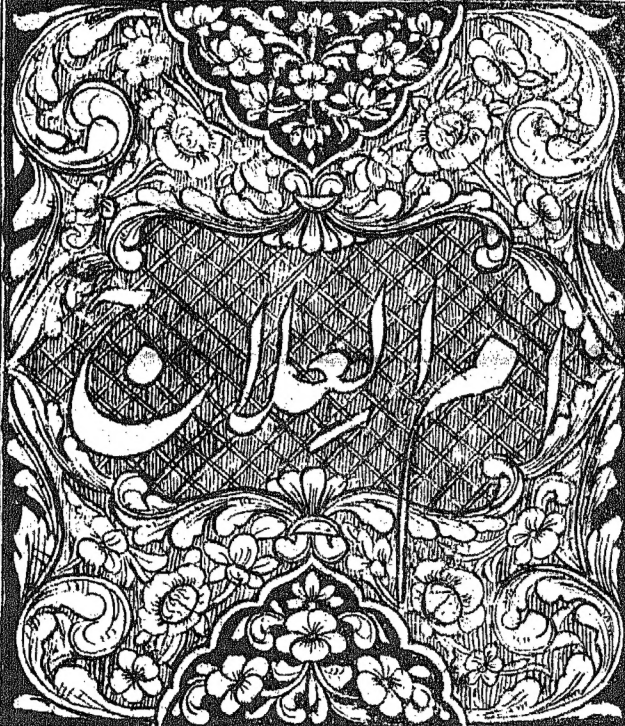




بجانب دینی رفیق کتب و نسخ مستخرج از کتب درج

رساله عربی و عجمی و ترکیب به طبع غلاق احتیاج



تصنیف لطیف اقف و روز حکمت کامل تجریت حق آگاه سیر امان الله

در مطبع فیض مستقیم بنی کشت و این نوید که



CHECKED 3302

۳۱۱

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE3111

بسم الله الرحمن الرحيم

شکریه و انچه هست چهل شانده که غذای خود خویش را ماده حیات قلبی و دماغی و اموشی غیر اعلت رافع علل و
امراض و حافی گردانیده گوارا شیرینی که کام سعادت از وقتی او فرو طبع هدایت رانی تمامه بخشش کین
ما و قیست افق که دار الشفا یست صطقوی پاناندا در مضیان کفر و علیلا ن جمل را ترکتیب قرار و تصدیق
و چون علم و عمل و صحتی ابدی و شفای سرمدی که امت نموده و سودمند و ای که گشت گشته فطرت را
برقرار داده و قدسیده بهت ابدی بخشید ملائی که انطبای علی عباد و انسانی جلال حکای عزت لایست
که تریاق محبت آن دو مان و مجروحش دار و اخلاص انندان قدس شقیان شراب عمل را به نقاط حساب
تفاوت سیراب و بی رغبتان مانده عمل را با اشتغال نازده میدان خواهرش شاداب گردانیده و نیز توانا
ما توان جانش و انگی نیر و می کافی و یاری کامل لایزال دار و که مساوت قلوب با همین حمد و نعت علاج نموده
با فقرات خاطر از معارض بر دارند و احسان مان از مناسای نمایند بر آری شرفنیران این فن پوشیده مان
که این جلا ب قوانین سهل ارباب احتیاج ملاحظه فرمایند و قوت طبایع و حرارت برودت فصول و سایر
شر و طمان بدستیار می اشدی انسانی زبان قلم و زوی حقیقه نگردیده و از کس غیر منصفه تقریر خبر جدس طبای
عینین علاج انتقال نموده و برخی از ان و کتب سیوطیه و سبیل شتت ویر گندگی در انسانی تاویل و مباحث
تقریر با لباس تدکارت پوشیده چون یکی بهت الامت مرشد کامل آگاه دل با و شاه جم جاده انجم سپاه

تخت نشین و بزرگ صاحبقرانی چراغ و در میان گور کانی طایفه همان پناه آنکه زبان سبحان افلاک و
کار فرمایان بخت اقلیم مرکز خاک در وصف جلالتش بدین مقال ترنم است که جهانگیر شاه ظل خدا
پس است آینه خدای نامی پادشاهان ملاطین خاقان خواجه شمس افلاک خدیو مرکز خاک مصر سپهر
بی نیازی و مفتاح اراضی نورالدین محمد جهانگیر پادشاه غازی بر آن مبسوط است که اهل
فصل و فضال در درگاه ملایک سپاه تحصیل فضائل تهتال نموده هر یک نور دانش دریافت تصنیف کنایه بعد
پرتوی از آن دولت پادشاه بر روی روزگار باندلاجرم برپشته عقیدت گزین از بخت ایش خاندان اراوت
آمین امان الله مخاطب بخانه نادوی فیروز جنگ این صابیت خان خان خاندان سپه سالار غریب
غفر الله بمقتضای مزاج دانی در ضای شناسی خدای مجازی و خدا گمان حقیقی تقدیمت جنس شرط امر و
افاده خلاصی و افاده نام نموده بتالیف این فوائد ترتیب این قواعد که چون نبات النعش بر آینه بود
در ۶۱۳ اشعش و شیرج الف پیرداخته شل عقد سپردین مجمع ساخت و سعی گردانید به اتم العلل و
متب بر مقدمه شوش باب شصت و فصل خاتمه انار الله بانظار العین افاض الله بر العالمین و فصل
کتابم العلاج مقدمه در بیان تفرد و احتیاج باب اول در احوال خلط و اذیت طبیعت احتیاج طبیعت
و فصل طایفه حلاط موانع سهال و وقت سهال و اسباب سهل و گاه داشتن قوت در بنیاب و فصل اول
احوال خلط و اذیت و فصل دوم در طبیعت یعنی قبض طبیعت و فصل سوم در طبیعت
در فصل قانون کلی در دادن جلاط و فصل چهارم در موانع سهال و فصل پنجم در بیان وقت سهل و فصل ششم در اسباب
که جهت آن دادن جلاط واجب میشود و فصل هفتم در تدبیر که پیش از جلاط بعد از جلاط و فصل هشتم در گاه داشتن
قوت کسی که سهل با و و فصل نهم در کسی که بد ایشان سهل نمی توان داد و در کسی که بد ایشان سهل نتوان داد
باب دوم در منجات خلط و ادویه مفروقه سهل خلط و ملین بطین منجج ثقیل و ادویه مسدوده و دار و با که بجز طریق
خلط را می کشد و بجز طریق سهال می کشد در بنیاب یا نرود فصل اول در منجات و منفع عبات
از آنست که معتدل می سازد و خلط را و فصل دوم در منفع خون و فصل سوم در منفع صفرا
فصل چهارم در منفع بلغم و فصل پنجم در منفع سودا و فصل ششم در ادویه مفروقه سهل و فصل هفتم در ادویه
فصل هشتم در ادویه سهل و فصل نهم در ادویه مفروقه سهل و فصل دهم در ادویه مفروقه ملین و فصل یازدهم در ادویه
ماینه و فصل دوازدهم در ادویه مفروقه که سهل است و فصل پانزدهم در ادویه مفروقه ملین و فصل شانزدهم در ادویه

۱۰۳۶
اسکن و ملون و فصل
ششم در ادویه
۱۰۳۷

هم احوال
 و مخرج فصل اول از دهم در او وید مفروضه مسلمات فصل سیم و نیم اندر آنکه دارد با غلطار
 که استغفار کند چگونه بنویشد فصل چهارم و نیم در ذکر آنکه هر کدام از او وید بچرخل طریق سهال میکند
 فصل یازدهم در تدبیر بعضی ادویه سهله باب سوم در طریق تخمین جلاب و مخدرات ذرا آنکه و
 انذیه مناسبه خلاطاریه و طریق دادن جلاب به رینایب شش فصل است فصل اول در طریق تخمین
 جلاب فصل دوم در بیان پیمانه در وقت خوردن جلاب فصل سوم در مخدرات ایمنه فصل چهارم
 در انذیه مناسبه خلاطاریه فصل پنجم در دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم در طریق دادن
 جلاب مفروضه فصل هفتم در طریق دادن جلاب بلغم فصل هشتم در طریق دادن جلاب سودا
 باب چهارم در آنکه سهال را کی باید باز داشت و تدارک و علاج حاگهای سبک که در استغفار پدید آید
 و آنه را باز داشتن سهال چون افراط کند و علاج داروهای سبک که کار نکند و درین باب چهار فصل است
 فصل اول اندر آنکه سهال را کی باید باز داشت فصل دوم اندر تدارک علل جلاب که در استغفار
 پدید آید فصل سوم در باز داشتن سهال چون افراط کند فصل چهارم در علاج آنکه دارد و کار نکند
 باب پنجم در آنکه دارد و سهال را کی تنعم چگونه دهند و چگونه دادن جلاب بکودکان بیدار و کیف خواران
 چون افیونی و بنگل و شرابی و جلابی دادن بکود و زخمی و آنه که تب دارند و دادن جلاب بکجاول و درین باب
 شش فصل است فصل اول در دادن جلاب بکجاول که با بلغم و سینه فصل دوم در دادن جلاب
 بکودکان و پیران فصل سوم در دادن جلاب بکسانیکه عادت افیون بخورون کریت دارند چون
 افسیوس و بنگل و شراب فصل چهارم در دادن جلاب بکودکی که زخمی باشند فصل پنجم
 در دادن جلاب بکودکی که تب دارند فصل ششم در دادن جلاب بکجاول باب ششم در قانون
 ادویه سهله و مقدار شراب و مرکبات آن مثل بر سبب فصل است فصل اول در قانون ادویه
 سهله و مقدار شراب آن فصل دوم در شرط رعایت و مراعات ترکیب سهل فصل سوم در تخمین
 داروهای سهله فصل چهارم در ذکر معاینه سهل فصل پنجم در ذکر حیوانات سهله
 فصل ششم در دفعات سهله فصل هفتم در سفوفات سهله فصل هشتم در دفعات سهله
 فصل نهم در کتبیهات سهله فصل دهم در ارباب سهله فصل یازدهم در
 در طبخات فصل دوازدهم در اطریفات سهله فصل سیم و نیم در جوارشات سهله

مرعی دارد اگر به بنید که طبیعت کج شده و برابر بر قدر عادت نیامده میادرت بهمانست بر دفع آن و بهین
در یول و دیگر فصول **باب اول** در احوال خلطها و لیت طبیعت و احتیاس طبیعت و تضایح و اول
جلاب و موانع اسهال و اسباب سہل و گنگا بدشتن قوت و دوران و فصل است **فصل اول** در احوال
خلطها از روی احوال **فصل دوم** در لیت طبیعت **فصل سوم** در احتیاس طبیعت و سبب آن
فصل چهارم در تضایح قانون کلی در دادن جلاب **فصل پنجم** در اسهال موانع آن **فصل ششم**
در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسباب که بهجت آن در احوال جلاب واجب شود **فصل هشتم** در تفسیر
که پیش از جلاب بعد از جلاب بعد از جلاب نکند **فصل نهم** در گنگا بدشتن قوت که می سہل یابد و فصل دهم
اندر کسانیکه بدشتن سہل قوی نتوان داد و اندر کسانیکه بدشتن سہل قوی توان داد **فصل اول**
واجب است بر طبیب که اول باند که خلط چیست خیدت میان خلط طبیعی و غیر طبیعی بچہ طریق فرق تواند کرد
و باید دانست که خلط رطوبتی است اندر تن مردم روان جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامها که
میان او شان تنجی باشد چون معده و سپرز و زهره و این اخلاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد
و بعضی بد باشد نیک باشد است که اندر تن ماند و از او پیدا و طبیعت مادن حافظ و در وقت حاجت بایستاج صرف
نماید و آنکه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این اخلاط است که تن را ازین پاک کردن واجب است
بدار و مایه سہل جلابها مایه اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این اخلاط در بدن ضرر است
مختی نمائند که هر چند خون خلط نیست که آنرا باید و به سہل توان اخراج باید کرد و لیکن شش از احوال خون که شش
سسته از اخلاط درین مختص بطریق احوال بیان نمایند چو طبیعت گرم و تر است هر خوردنی که خورده شود و اوقات
غذا که به خون شود و خون طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سہل و تنگی معتدل باشد
و شرج و خیر و خونی بود و چنین خون از جگر معتدل خیزد و از غذای معتدل اما منفعت خون آنست که
تن را پرورش نماید و از حرارتها و قوتها مایه طبیعی حیوانی را بیکر دهد و با هر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون
غیر طبیعی و دگرگونی آن باشد که علاج او بگردد و تباه شود چنانچه گرم و تر شود و یا سرد و تر آنکه خیری بود
نیامیزد و در دم آنکه صفرا یا سودا و قوی یا بلغم قوی یا بوی برآیند و آن را تباه کند بدین سبب بود رنگ و
مزه او بگردد و بلغم برده قسم است طبیعی و غیر طبیعی اما بلغم طبیعی غذای است خام که حرارت غریبه و
قوت طبیعی آن را تمام بگوارانده باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت با ضمه قوتیر گردد

و بگذازد و غدا سازد از بجز آنکه چون خام است با پخته رنگ و سفید باشد و سبتر از خون باشد و هیچ مزه ندارد
و طبع او بقیاس چون صفراست و باشد آفریدگار تبارک و تعالی بلغم را جایگاه خاصه بدیند که در چنانچه صفرا و
سودا را اندر تن بر مردم برانگیزد که گشت پیچون از بجز آنکه بلغم طبیعی میان خون است و تن با اجتهاد باطن
ضروری بسیار است یکی آنکه هرگاه سببی افتد که غذا با مذاحمه دیر تر رسد نزد یک نهانند می چیزی حاصل از آن
باشد که حرارت اصلی و قوت با ضمه نهانند می راست رو بدان آرد و اثر تمام بپزند و بگویند و غدا بجا کرد و
حاجتها مذکور سودا و صفراست حاجتها بلغم از آن پخته است که درین مختصر بگویند و بدان که کفایت میکند حاجت
نمود باید داشت که گاه حرارت کبده کمتر باشد و قوت با ضمه سخت ضعیف بلغم بجا نولد که خاصه اگر غذا با
سرد و تر بخورد و بلغم تا طبیعی چهار گونه بود یکی سخت تنگ است که آنرا مانی گویند و دیگر طریست که آنرا طی
گویند سوم چون آب گینه که گشت است آنرا جاجی گویند چهارم سبتر از همه است اجصی و ججی از بجز آن شود که
اندر بندگاه دیر بماند و آنچه بعضی است از وی خج شود باقی جسی یا ند و مزه هر یک بشتی دیگر نگردد و اما آنچه
تنگ تر است شیرین باشد اگر حرارتی اندک با و رسد آنرا بچوشاند پشش شود و همچنانکه آب میوه باشد از حرارت و
بجوشد و ترش شود که حرارت قویتر اندر وی کار کند و چیزی میوه خسته با و بسیار میزد و آنرا شور کند و آنچه سبتر باشد
سبب طبری او خامی است اگر سبب بر ماندن سبتر شود و صفرا سوخته با وی بپایند و درون کار کنند مزه آن
تلخ باشد اگر سودا یا آب و آمیزه مزه آن ترش بود و غرض باشد که دانه را فراموش کند و اگر همچنان غالی بماند سرد و تر
از همه انواع باشد غلط صفرا نیز بر گونه خانی است یعنی بر دو وجه است طبیعی و غیر طبیعی با طبیعی خلطی است و در
و سبتر از خون از بجز آنکه وی کفک خون است رنگ خاصه و زرد است طبع او گرم خشک است مزه او
و تولد او اندر جگر است چون زجر ببرد و آن بد بعضی از وی با خون اندر رگها بگذرد و بجهت دوصلت یک آنکه اگر چه
خون خلط روانست صفرا از روان تر است و اندر تن مردم گذرهای باریک بسیار است پاره صفرا با وی
آمیزد و در مجاری قوی برود و با خون و سبب تری بدان گذرهای تنگ و رگها باریک نفوذ نوازد و بعد از آنکه
خون را از آن بخاری گذرانید بجهت رجح القهقری یا آبی که بیدر قه خلط بعروق رفته بر گشته یک یک بیاید
دوم آنکه باند می که اعتدال اوست که بجهت تمام تر باید از صفرا با خون آمیخته غذای او شود چون
شش که بسیاری آن را برید که بید فائده دیگر از صفرا آنکه او را خزینه است با جگر پیوسته و آن زهره است
تا اندر آن خزانة خلط مذکور خج شود از بجز دو کار یکی آنکه زهره اند می است که غذای او صفرا با نیک باشد

از وی با خون اندر گسار و از بصر و صحت کی آنکه هر بعضی از اعضا از ویست که اعتدال آن اندامها
 است که غذای آنها خون میباشد که باشد که بجهت تمام از سودا پاک و آغشته بود و آن استخوان است و من تا خون بر وی
 گردد و هرگاه که با نایبها رسد و غذا گردد و در نهاد بنیاد و اندامها بر جای ماند چنانچه بر صریح است که منشی غشاک اندر
 بهترین از بهترین است تا این پاندار باشد چه سودا طبع زمین دارد و دیگر باید دانست که هم چنانچه صفر از خانه است
 که اندروی گردد و سودا را نیز خزان است برابر جگر نهاده و آن سپر است یا اندر و بگردانید از بهر آنکه سپر
 اندامی است که غذا و سودا باید که باشد تا این اندامها غذا خویش نمایند و دیگر آنکه همه سودا با خون اندر بهترین
 آغشته نشود و فائده دیگر آنکه مقداری سودا از سپر بعبه شود از راهی که میان سپر و دست تا سر معده را نوی
 کند و بخار و از غذا پدید آید و بقدیر و تدبیر آفریدگار جل و علی این سودا اگر آن قدر باشد که خون با قوی کند و با
 خون برود و اندامها از وی نصیب خویش برگزیند و پاره سپر بر آید و آنچه که کار اوست بکین طبعی باشد و
 هر چند این اندازه افزون تر یا کمتر باشد و غیر طبیعی بود و بیماری خیر و تولد سودا بیشتر از فصل خریف
 باشد و در سن کمولت که این سودا از غذا های سرد و خشک غیر و خاصه که کار با عفت سخت باریج کند
 فصل دوم از باب اول در لئیت طبیعت هر روز و از طبیعتی بر از و غلظت که فصله غذا لیس و نهار و دفع
 گردد و بحسب عادت متغیر شود بعضی باشد که روز یک نوبت زیاده نرود چون طبیعت نرمی پیدا کند و در او
 گردد و وضع بدن خشکی اعضا پیدا شود و چون تنه او شود بدق تشنج و گداز میکند و هلاک کند و سبب
 ضعف ماسک باشد و با خوردن غذا نرم مرق یا دفع مواد یا سده ماسا یا بقا بعلال می شود و در سده
 منصفیات قلیض مثل بکار دارند و در زلقی جالب است و قلابت با لعل آرد و او و بیه قلابت است بسبب جبهتی
 کشک سیه بام و در بشرطیکه با لا طعام نخورند و الا طبعی کنند و عود حاض الا بترج شاه بلوط و آب که هم حاض
 تخم خرقه بر و بر بیان مثل این بر قطره تا تخم ریخا خشک اش نار و اند ساق ریلو اس صندل تخم گل است ببرد
 پیسته و انمور و گردیا کنار سیخ و نیون گل فتموم گل ازنی بندر لنین فوین نیز رنگ با و در سن بیان کرده قناع الو
 بیض سلوق ساق عقص بن رکتان بر بیان هیلد زرد و سیاه و کابلی بر بیان کمون کرمانی بر بیان طباشیر صفت
 بر بیان ککک نکلمات بوم مثل طبعی است بطکبک قیده و جهت اسمال ام و حضوفا که اناس که بچینه باشد
 سنبلی مندی در بلول مابین شکم است سندوس سوبق شعیر رنگ کابلی بسد عصاره بقله الحما تات
 حاض خشک است و بچینه کز نازج حب الریان دم الارنب دم الابل رمل القرب بچینه کبک بید شربت

سبب قشر شوره بنی رانگ خروپ خضم ملود با قلاب بریان کرده بآن خزان کشتی نچته سویلق بسبب سویلق
بنق کشر بطحا کشر رتبا قیه خضمیه جاضیه رانیه سفر جلیه مصلیه عدریه جوز سر و پنج کا و رس از فردم الا خون
ورق زرد مصطلک کدر نشاسته بار تنگ طراشیتا قاقیا انجبارا نفقه فرخس نه لسان اکمل فیر کثوت بریان
تخم کرات بریان طین شاموش طین اصفر و امثال آنها چون احتیاج زیاده شود سنوفات قابض مثل
سنوف خروپ و سنوفات انار و انه و سنوف طین مخوم و میند فصل سوم از باب اول در
احتباس طبیعت مست یا ضعفه اقع بود یا قوت ماسکه یا با ضعیف اما بشیر انست که ضعف با ضعیف
ایین طبیعت شود یا سده ضعیف مجاری امعا بالزوجه خلیط ماده با فوط تحلیل و میوست نقل باید صبا با احتیاج
دفع نقل بهیچا تا که در تونج میباشند یا دفع طبیعت بود بدن از مجاری دیگر امثال این حالات بهیچا تا که مزاج
و مکرور و دما گرم شود و لشیف و طوبات کند و فضل بر دفع غاصبی که در دیا غذا اکثر عاوت خور و بعضی این
اسباب باید ملود یا از اسباب مشمول شوند اگر سبب آن قوت ماسکه باشد و غذا یا می قابض شود یا و اما چرب
بخر و آب و پالوده و علوها می و روغن گنجد و اشتبه باشد تلین طبیعت نماید و در غذا یا می اسفناخ و قنجد
داخل کند و تمر سندی ترش سازند تا میسر شود از غذا نریم تجاوزه نماید و اگر با نهیا طبیعت نرم نشود و کمر نهفته
و گل قند و تمر سندی و آلبو تجاوزه و شیر خشک و ترنجبین شکم نرم نماید و ضعف با ضعیف و قویات معده مثل نشاء و
و جراثیات تقویت کند و قویات بر معده طلاء کنند و اوختن حجر شیم بر مجازات معده در تقویت معده مفهم
داخل تمام دارد و اگر از سبب لزوجه خلط و غلط شده باشد سکنجین و قویات و ملطفات و مقطعات ازاله
نمایند و اگر طبیعت سرد باشد شیر خشک و داخل غذا نمایند و پیناچ در غوطه آب اندازند و غسل و تجلیل
پرورده مناسب است و اگر احتیاج زیاده شود شیاف خیار شنبه یا شیافنی که از نمک سنگ و گل خطمی و
صابون و شکر ساخته باشند پرورده و اگر از ان احتیاج زیاده شود و قنجد نرم کرده را از قنجد پاک سازد
آب بیوس و آب برگ چقند و روغن گنجد و شکر سرخ و ترنجبین و نمک ترتیب نمایند و اگر بلغم بسیار باشد اگر بکاه
و بوره امنی داخل کند اگر تمام بدن فصول باشد لایق آنست که غلط غالب دفع کند و اگر خون باشد اکمل
کشانند و اگر سن و زمان و وقت مساعدت نمایند و الا جماعت کنند از صفین و ساقین که قائم مقام
فصد است و اگر صرف غالب باشد آب نارین قند و آب تمر سندی و ترنجبین آب هلیله زرد و کچین
و آب نر و تلین کند و اگر خلط سودا باشد سکنجین اف تیمونی و رب شاهتره مناسب است و اگر بلغمی باشد

ایاره فقیر اصل سرشته در وقت یکبار یکبار بختی معده در روده و دماغ و عصب پاک سازد و طبع آنها معده را
 زایل گرداند شترقی چهار درم است تر به بخور شکم کوفته مفید است صفت ایاره که معده و روده و عصب
 را پاک از سوا سازد و بادها بشکند و سده و جگر و سپهر یکشاید و شہوت غذا پیدا آورد و ذہن پاک و صاف
 کند و جوانی و صحت نگاہ دارد و بطن دفع کند صفت پنجم کرفش انیسون از هر یک چهار درم از زبانه ناخواه اصل سوا
 تریشید و انیسون از هر یک سه درم صطکی غیل و اپر صغی از هر یک دو درم صبر قوطری سی درم ادویه کوفته
 بجزیره پخته و شترقی از دو درم تا سه درم است اگر صفر غالب باشد یا بنجین خورد و اگر بطن غالب باشد عسل
 و اگر سودا غالب باشد پنجم انیسون و قریطی اصل بآب بالنگویا پودینه مخمری بخورد اگر بوی اسهال باشد
 منقل از رزق دود انگ دغل کند یا سده و انگ دغل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد و صاحب کل گوید این دوا
 جلیل النفع و عظیم القدر است اگر بر وجه لایق استعمال کنند **فصل چهارم از باب اول در مضایق قلوب**
 در دادن جلاب است که بحسب هر عضو که میسر میزند و آبست که مراعات اعضا و قوت آن اخراج سودا از آن
 به طریق که باشد و تبدیل مزاج بعد از آن مزاج العضو آوردن مزاج اصلی بهتر است هر یک که باشد و غلی یا خارجی
 بگذارد که العضو برون نشود و بر شکم نرسد دیگر آنکه در امراض غیر خفیه مثل تپه دارم اگر گوشتها بر دوک واحد
 کند بلکه بر دومی غذائی والا آنچه مناسبت و فصل مزاج و سن و جنس و تجربه باشد عمل آرد و همیشه از آنکه بگوید **العطایا**
 خواهند تا کارش بر آرد **قال البقرطاس** شاربل دوا لا یقطع اسهال ما لم یطیش یعنی گفته تقرطاس نوشیدن و
 اسهال را قطع میشود اشتهایش تا نشسته گردد **فصل پنجم از باب اول در مواعیت سسل و آن نزد**
اطبا چارده است ضعف قوت استلاب خون کودکی و پیری گرمای شمت گرم و سرمای سخت سرد
 ضعف دل و ضعف معده که گوشتی درم عضله شکم نهال و تند رستی و پاک تن ضعف روده با اسهال و آن
 کسی بود که بجای این شاگوید بدانکه سسل از کودکان و در در اندر که سسل ایشان را از تشو و سجا
 بکمال باز دارد و همین از پیران ضعف قوت ایشان را در امتلی الدم حبت عدم نفع مطلوب و کم کشادن
 خون آرد از رزون و از اهل قلب حبت حدود پیش اصحاب سده قبل از نفع حبت حدود غشی و
 پیچیدن امعاء و در دوسر گشتگی و سستی اعضای از اصحاب و جمیع قبل از تسکین و اگر گرم سرما
 و اساع العروق حبت صغیر حبت حین دارد و ضعف القلب حبت قوی غشی و از ضعف المعده حبت عدم قبول
 دوا و قوی غشیان و غشی از ضعف الاحشاء حبت صغیر و از لاغر و از اهل من حبت نیم دق و اصحاب

اعراض نفسانی منوط بحجت تحلیل روح حیوانی و از مردم فربه جفت عسر اجابت و بیم سده و از کسی که او را
 مستح گویند جفت اعضا و دماغ و از مجست الطبع و قاتل اسهال و زرب شیخ و ضعف الاسعمانع باشند و
 حکمای یونان طبع ایشان هیچ متفرغ قوی در مدت چهل روز که نسبت و قبل از طبع سفرای یونانی و سبت و
 بعد از آن که در هندوستان از نیا و هم تیر ماه بخت و پنجم ام و است بواسطه گرمی هوا جان نداشتند اما
 حکما و هندوران وقت هم میدهند اما در بعضی اوقات اگر با استفراغ قبل از فصد احتیاج افتد بکینی
 رخصت بوده گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاضل بود فصد را مقدم دارند و اگر اخلاط سرد فاضل بود
 مسهل را بر فصد مقدم کنند بدانکه مسهل را روی طوبیت بدن کم میکنند شبی روزی شخصی مسهل خورده باشد
 انگشت تری در دست او نرم شود و آسان بر آید باین جهت است که لاغر و ضعیف القوت در گرمی و
 ششهای گرم مسهل میدهند **فصل ششم از باب اول** در بیان اوقات مسهل بدانکه بهترین وقت
 جلاب دادن اصحاب را وقت بجهاز و یا بستر است بهار و اسطه آنکه خلط بکرت آمده خود میباشند
 و آنکه التفتاتی با سانی دفع میتوان کرد و مانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه حر و لطیف
 ماده را بکرت می آرد مثل تهپا و خناق و اورام و متورما فصد و الی است از جلاب دادن بواسطه آنکه بجا
 مناسب است روح مناسبت در آن هوا بغیر از خون خلطی نگیرد بکرت می آید الالطیف و چون بعد از
 بهار تابستان است آن نیز محلل است پس جلاب بهار ضعیف میباشد و یا بستر جلاب بیارناست و
 بواسطه اکل اقسام فواکه که موافق فاسد بهم رسیده و بعد از آن یا بستر زمستان است بواسطه کثرت سرما که حرارت متوج
 اندر میشود اقسام طعم غلظ خورده نمیشود و بدل تحلیل مع شئی زائده حاصل میشود و جلاب نیز و افغان
 بهار میشود اما و امراض هر وقت که ضرر میشود بحسب ماده چنانچه در ماده صفراوی حمیه و سوواو
 محرق بعلل جانز نیست بل دفع آن واجب است و همچنین بلغم مالح و خلط سودا که جفت تمام و ایام
 زیادتی سن بهم میرساند جفت آنکه کشیده میباشد خصوصاً آنکه در آن ادنی انقباض یافته شود دفع باید کرد از بهر
 آنکه از دیاد و در احراق بهم میرسد و باقی را نیز محرق میسازد و بواسطه آن غلظ و کثافت گشت میکند پس آنچه مستعد
 دفع شود و در حال دفع کند از این جهت است که اطباء نفع سودا را با بحر تشبیه کرده اند **فصل**
هفتم از باب اول در اسبابی که بحجت آن واجب شود دادن جلاب در آن ده چیز است اول آنکه
 علامات استلا ظاهر باشد مسهل بدید بعد از نفع چنانچه بر پی نفس و کینی سر و کمی اشتها از جفت بلغم

که در معده باشد اگر علامت تلبه و غلظت در و ظاهر بود هیچ وجه سهل نند و اینها بمقویات
تخلیل ضعیف علاج کند و دوم قوت باید که اول طبیب بیند که بیمار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد و بدو
جلا بدهد و اگر ضعیف دارد و مقویات بکار آرد و علامات قوت و ضعیف در و ظاهر است سوم سن باید که
در سن طفولیت و شخوخت مسهل منع است بواسطه آنکه اگر طفل مسهل دهنند از بالیدن نشود و نما بازماند
و در شنج و هرم باعث ضعف و فساد طوبیت حرارت غریزی گردد و آنچه مسهل بدو نتواند داد و طفل که در وقت
و شنج فانی یعنی سپر قوت و اگر ضرر شود تلکین بکار بر دیا بطلا با علاج کند چنانکه مزاج باید که طبیب
اول مزاج بیمار بداند تا موافق آن مسهل بدو چنانچه اگر مزاج گرم باشد چیزی که سرد و خشک و سهل بکار بر دیا
اگر مسهل گرم باشد صدمه سردی کند و همچنین شست مزاج دیگر حاجت تفصیل نیست بر حدس حکیم و
طبیب است و آن عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف بی کوشش لاغر نماید و طبیب
مسهل ندهد و اگر ضرر کلی برسد بیک آنکه بسیاری تلکس سخت باشد و بواسطه بشره آن شنج کشنده باشد که می تواند
و در شنج که بر عکس جلا باین بود و در ششم امراض بدانکه طبیب باید که واقف بر امراض مزاج باشد تا بر عکس آن
جلا بدهد و اگر بسیاری آن قوی باشد و در اینها بود آنجا مسهل ندهد و بکار دگر قوت او فرد آید و بکار در انحطاط
آید آنجا که مسهل بد جلا ب یعنی مخالف مزاج بیمار بدو موافق قوت بسیاری دهد و اگر جلا ب قوی دهد و بیمار
قوت نداشته باشد ضرر آن کلی است و همچنین هنگام بیماری ضعیف و ای قوی نتوان داد و اگر بیماری قوی باشد
جلا ب ضعیف بدو فایده معتدیه بر و ظاهر نشود یا تنگ را حاجت شود یا ضرر او بیشتر از نفع باشد و تمام
فضل باید که در فصل گرم گرم و در فصل سرد سرد و ند بگر ضرر شود و ششم عادت سکرین یا بخوردن جلا ب
عادت دارد و جلا ب دهد و اگر کسی جلا ب هرگز نخورده باشد احتیاط باید کرد و حکم کار و صنعت چنانچه در
آنگاه که همیشه در پیش آتش میباشد و اکثر طوبیت او تخلیل رفته باشد و در مسهل نتوان داد و اگر ضرر شود
تلکین کافیست و همچنین جامی که همیشه بطوبیت او به تخلیل میرود و در احتیاج جلا ب نیست و هم بلدی باید که
طبیب بد بلدی که حرارت بسیار باشد و آنجا مسهل ندهد و همچنین بلدی که سردی بسیار باشد و آنجا
نیز ندهد و سهل ندهد و اگر ضرر شود بر ای او جای گرم بسیار سازد و در آنجا مسهل بدو چنانچه ازین رویت
ظاهر است قطعه آن موثرند و شرب مسهل شد پسند کرد و آنرا جلد در یک بیت بحر خود عدد و اسلا و قوت و
سن و مزاج و شخوخت و باز امراض است و فصل عادت و کار و بلدی فصل ششم از باب اول

اندر تدریجی که پیش از جلاب بعد از جلاب بکار دارند باید دانست که پیش از دارو پیرمیز باید کرد و طعام و شراب دی که میوس نباید خورد و هر چه معده و جگر و روده ها ضعیف کند و زبان دارد پیرمیز لازم داند و از روده و از کبر سنگی و از رنج و از جماع و هر چه قوت ضعیف کند با حال تر یا بگرداند از آن و باید بود و چیزی یا بخورد کرده را بکشاید و عطر را صاف کند و اندر مجاری تنگ را تواند گذشت و نقل خشک او دفع کند و اگر چه خفنه باشد آن ساعت که دارو خورد باید که طعام تمام کوبیده باشد و از معده گذشته و جگر متنی شده باشد و هر گاه که مردم ضعیف ترکیب ضعیف معده و گرم مزاج را گرم یعنی بدار و با اسهل امتیاج افتد و از پیش از دارو و یک ساعت شراب کنگاب یا آب انار شیرین و ترشائی شکر یا خیمبر یا لطیف بپاید خورد و پس از دارو خورد و هر گاه که دارو خورده باشد معده و سبزه قدرها را گرم بپاید و شست چند آنکه طبع دم از نفست دارو ساکن شود پس اندک اندک حرکت مینماید یعنی حرکت میدهد و اگر دارو کار خود کند و در حجت عمل کردن آب گرم بپاید خورد و در مطبوع آب سبج و چند نشاید خورد و از هر آنکه طبع مطبوع رقیق کند و قوت آنرا بشکند و بعد از خوردن از حرکت نکند و ساکن بپاید و چند آنکه دارو در حرکت آید و در دارو با ضعیف پیچ و چین الوجه حرکت نکند تا دارو تمام نکند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد و یک آنکه معده گرم باشد و صفرا در معده میسخت باشد یا پیرمیز بسیار کرده باشد و یا از تأخیر طعام و شراب مضر نسیم سیه باشد پس از آنکه دارو بکار آید اندک مایه نان اندر شراب بگذازد تر کرده بخواند تا هم قوت مردم بجا ماند و قوت دارو هم شکسته نشود و آنکه دارو خوابد و در طعام و کتابیا نکند اما رفتن اندک را به چند روز پیش از دارو و با اخلاط الطیف کند و ساخته سهال گرداند و پیش از آنکه است که دارو خورد اگر اندک را به روز و سه روز آید جواب باشد چون بیرون پیچید که بکشد از اگر مایه و عرق آمد نسبت که مایه زائل شود و دارو خورد پس از دارو و اگر مایه سرد و در دستان که جانی از دارو و آنجا را گرم دارد و اگر مایه دارو تنگ بپاید و در تاز چهار روز پیوسته اندک مایه بپاید و رفتن مایه فضل را که اندر نواحی پوست باشد پاک کند و چون دارو خورد و با قراقرق تواند کرد و اجابت نشود چیزی تا قبض مهیبه و شراب نارد و گلاشک را با تا آنکه خورد تا معده را قوت دهد پیش از سه روز نفع کند و صواب و تا سه روز پیش شستن با دارو و در خون خوردن دارو با بیرون آید و شستن را از زخمها و آنچه ضعیف آرد و هم و غم و دلگیری و غضب بکار دارد و جماع بیزاری به علماست از حرکت که قوی و آنچه ضعیف آرد و عرق آرد و از شراب و مستی خوردن نگاه دارد و خدا با هی سبک و لطیف نود بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار بپاید خورد و هیچ خورد و سرد کرده

باید خورد و از پس دار و رفیق و مدارا و آسایش باید کرد و هرگاه مردم سلامت از دار و فراغ شود اکثر بر بلویت تخم
 حب لرشاد و تخم گمان مقدار و دو درم اندر شربت گرم بخورد و چنانچه اسپغول باشد که میخوردند اگر نام طوبی سرد
 غلبه دارد حب لرشاد با روغن زیت چرب کرده در شربت بخورند و اگر دار و فراغ و در صفا و می باشد و هیچ
 اندر شربت بدو اگر تشنگی غلبه کند اسپغول با بار و روغن گل یا روغن بنفشه چرب کرده در شربت بدو اگر کولاج
 معتدل باشد بوض اسپغول تخم شاه اسمقم کند و مردم معتدل و خشک مزاج را که شکاب بعد از دار و سخت
 نفع باشد و بواسطه آنکه کشکاب اختیار از تقیه دار و که مانده باشد بشود و خشک دار و را تدارک کند و اگر
 اندکی از دار و در معده مانده باشد و بلوی دار و از روغن طاهر شود و و جلا باشد که بدینند و اگر دار و بهنج
 بکند گل ارمنی اندر آب انار شیرین بدینند و همچنین اسپغول بر بیان با تخم شاه اسمقم بریان کرده و شراب
 خورد پس از دار و پسندیده نیست و هم تولد چرب باشد و اگر از اندامها بکودار و از عرق و غیره طاهر شود
 بدین اگر که با بلیمه خوشبو بشوید مثل سعد و پوست ترنج کوفته ببالد و اگر از گریه لذت یابد و دلیل شفاست
 و اگر لذت نیابد تا سه روز بدیند و در آید که ضرر دارد و دلیل یعنی نیست چون حب سودا بدیند و همچنین
 مطبوخ دفع سودا بدیند و همچنین حب بلغم دفع بلغم و جوشانیده دفع بلغم بدیند **فصل نهم از بایا**
 که بدین قوت کیسه سهیل باو بدیند یا بدیند است که غلطی است فراغ آن سیکند آنکه است یا بسیار اگر
 غلط بسیار باشد و قوت ضعیف باشد هیچ حال دار و قوی که تن بسیار پاک کند نشاید و لیکن استفراغ آن
 بدار و کسبک لطیف باید خورد و دفعات باید کرد و در میان استفراغ غذا لطیف باید خورد تا قوت بفراید
 و عوض غلطی شود که با استفراغ اول کم شده باشد و هرگاه که قوت قوی باشد و غلط بداند که باشد بسیار
 استفراغ باید کرد و بار و های که موافق آن باشد و هرگاه قوت قوی باشد و غلط بد باشد بسیار
 قوی بدیند مراتب استفراغ باید کرد و هرگاه که قوت قوی باشد و غلط اندک و سوزش شریک با یوس
 بطبع لطیف استفراغ کند **فصل دهم از بایا** و ل اندر کسانیکه بدیشان مسهل قوی توان داد و با آنها
 که مسهل قوی توان داد و سه فرقه اندکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروی نرم و لفع باید داد چون
 فوس و خیار شیرین و شیرین و شرباب کو دوم مردمانی که در شهرهای گرم باشند بواسطه آنکه فصول ایشان
 بواسطه گرمی هوا تحلیل میرود و سوم کسی که دار و خوردن عادت باشد و با آنها مسهل قوی توان داد و
 سه طایفه اندکی مردم شهرهای سرد و سرد و آنکه مردمی که آب استاده نخورده باشد بواسطه آنکه در ایشان

آن کند پس منصف مهمل و منبر و قندیر او آنست که در زمستان در خانه گرم میباید نشست و خود را گرم بپوشد و در جلاب را رقی که آفتاب بر آید بلند شود و باید خورد و در تابستان در خانه سرد آب باشد و با خشک بپوشد و باید خورد و با کسب عوارض انسانی چون غموم و هموم و مالوم و مثل اینها مانع نفع اند جهت آنکه طبیعت متوجه اینهاست و درین هنگام قدرت بیشتر از منفعت متصورست مگر آنکه مفسط شود پس منصفیات و مسلمات و منفحات و مقویات بیشتر و بهتر است که آن سرد مانع است چنانکه تریاتی که ایون قابض است و مانع از نفع مکر ضرورت شود پس خوردن یک کوزه سسل اسهال درزند و در بر خوردن دوایم منصف منصفیات یا مثل آن اختیار نمایند و یا ایون چون ایون مانع از نفع است او و منصفه قویید بدیند و از چینی اگر تریاتی و ایرسا و مانند آن و منصفیات ایون داخل کند چون زعفران و جندبید و سوسن و صطکی و مشک و ضابطه ساختن و شستن با منقح بول نفع در بول این طریقت است که بول در صفر اگر یک اتربی بهم رسانند و در بلغم بول زگیل میشود و در سودا کمودت و سیاهی بهم رسد و در سوسن این طریقت است که خون نیک نفع در ماده پیدا شود و در بول رسوب بهم رسد و چون طاقی متفرق باشد نفع کمتر باشد و چون رسوب مجتمع شود نفع خوب شده باشد اگر مجتمع شود در سبب شود نهایت نفع بهم رسیده باشد و حال در شش و منصف مهمل بدید در نفع نفع چنان توان یافت که اگر اول نفع نبض صلب باشد و نرم شود و یا بعکس اگر بر باشد خالی نماید و یا انعکس اگر ضعیف باشد قوی شود و چون خلط چهار است منصف هر یک یک فصله بدین شود فصل دوم از باب دوم در منصف خون محرق یا علی طرط حامی مرطب هر روز یک و در در میان بر بوند و این جو شانه که منصف خون ناسد است بدیند صفت آن غناب است نه بنفشه و در متقال شک کاسنی تخم قشاز هر یک و متقال اجاس نه دانه تر بند و پنجه برم جو شانه بدیند با پنجه متقال شک شیرین نموده یا شیرین نیلوفر یا شیرین بنفشه و عرق بیدار عرق نیلوفر بدیند و غذا آنچه کمیت کیفیت خون محرق را زیاده نکند بدیند مثل زرد شک اجاص خاص منصف خون است اگر مانع از جموضات باشد و غناب اندام داخل کرده باشد غناب اجاص خاص منصف خون است چون سرفه اسفیداج یا ماشه بدیند و چون سه روز بگذرد نفع و تقویه و نبض ظاهر شود پس فصل کند و بعد از اصلاح دفعه ماده نمایند بعد ازین در غذا فرج و اهل نایب و تقویت قوی شود بدیند فصل سوم از باب دوم در منصف صفرا پنجه کاسنی نیلوفر پرسیاوشان آلو سیاه پنجه مکه آلو بخارا خطه بنفشه غناب تر بند و پنجه کاسنی کثوث پستان

متغیر شده تمام بدن را دفع میکند شربت را بنیج او نمیشمال است و سیاه قوی از سفید است و او را با بار اعلی
و بنید و کلک محال زیاده از نصف شقال نمیدهند و بنیج او را محمده نیز میگویند گرم و خشک و سهل هضم است
بیل و جگر بد باشد بر ریخته خوردن یعنی شوی صورت مایه کند بهترین باوراق صافی الطماکین شربت
شعار است و حسین بن حسن تائیدم جایز است شربت شیر خوردن او اول امساک نماید بعد از آن بکشاید و
شاید که کشاید تشریف او شش جو است یا بست جو و فقیر شخص را دیدم که بقدر یک گرم محمده با غلطی خورد
با سهال ببرد و او میراند و صفرا را شیر و از خربین سیاه و دوت که بان غلط کند او به تبضه مقویه چون
عود و غیره و مصطک و عصارة الورد را با السفرجل تخم خنظل میراند و صفرا را غلط با رطوبت لرج را طماکین
زمان شربت او از نصف شقال میدهند و قردمانا یک شقال داده اند و شقال او است که با بار اعلی دهند
و او جهت علت دماغ و شبکه او و شقیقه و وجع فم و صداع و سکت و تشنج و اگر از رطوبت عین که کشیده باشد
و اتصال نفس حادث و فرس از ماده بلغم ربو و حال فرس و وجع مفصل و عرق النساء از ماده غلط و طماکین
نشانه را دفع بود و خنظل را بهندی اندر آن که سیند غاریقون گرم و خشک مسهل بلغم و سودا است بقراط گویند
محمده بان شایع است دفع منضاج او و به قمار کند و حاجت اصلاح ندارد و بهترین او سفید است یا شربت
از نیم شقال تا یک شقال متعارفست و دو شقال گفته اند طبری میگوید که جمع نیاید کرد میان صبر غاریقون
و جالینوس را و او به معده ذکر میکند سهال او مثل حنظل است الا اگر این ضعیف تر است از حنظل است
اما ضربه ندارد و قدرت و شقال سحر حق این با بار اعلی میداده اند این و قسم است انشی و ذکر انشی بهتر است
و کست عصارة قشال الحما را در آب جگر که جگر کی گویند و الیظرون نیز گویند و او هم سهال سکنید مثل
سقمونیا شربت او یک قیاط و وجه الی بن جلیت است که شیر تازه و شیده است مقدار یک نیم او قیاط بعضی شربت او تا
نصف م نیز قرار داده اند نوع نوعی از باد کوپ است سهال او نیز مثل سقمودیا است اندک شیر یا بنیج یا سوییق
در حال خرد بزرگ زبان پراکنده و لایوریدوس م آن حب هو دانه است و او را اثره شجره مشوق نیز می نامند
سهال او مثل سهال سقمونیا است بلکه این شدید تر و قوی تر است شربت او زرد و سفیدین از سفیدانه یا
یا زرده دانه است و زرد و متاخرین است پنج حبه اگر معده قویست حبه درست میدهند اگر معده ضعیف است
سحق کرده میدهند یا با دکن اصل السوسر آسمان گوئی است سهال او مثل غاریقون است بلکه قوی تر است
سهال این نیز میداده صفرا که احوال ماده صفرا بیشتر بیان خواهد شد بقوت و شربت و لیبون و قویترین

و متاخرین و در دم است و گفته اند این خلط است بکلیه شربت و نصف در دم است منظور یونان که تر و تازه باشد
 میزند و صفرا و بلغم فی علی را نافع است جهت عرق النساء و شربت او و شربال است و قتی که طبع او کند یا
 سدر بلع ظل آب تا یک نیم مانند دیون اسهال مثل اسهال خریق است شربت بلغم او و شربال است
 یسه او قیه مار اسهل و در برابر او آفتابین و بعضی بسیار اسهال میکنند نصف شربال فستقین و شربال
 بسفاج فستقی مبتدی او را کهنه گلی گویند و آن گرم است و سهل سودا و بلغم است بهترین است
 و چون در بخور و آب بر نهند کم نرم گرداند و فواید گشتاید و شربت او یکدم باد و در دم است از نفوق و طبع
 باین و در دم تا پنجم است او اسهال اخلاط بلغمی چه مخاط از معده و مثقال میکند مثل خط و حاش
 میکند غشیان را و اگر لیسوی کند زردی او و شربال و بنوشند با اسهل یا شعیب بهتر باشد از او نطفه
 اگر از او یک مثقال با بار اسهل بنوشند اسهال کند مثل اسهال خط و آن نافع است جهت خشک بلبلج اصفر
 اسهال م و صفرا و می میکند و شربت او و بلغم او از شربال در دم تا شربت در دم است و اگر سحوق و تنهات بخورند
 شربت او میانند در دم است تا پنجم با بار و عن بادام و در غل کند با شکر نافع مزاج حاده صفرا غلظت و
 است بلبلج سودا اسهال م و صفرا و شربت او یکدم و مقوم معده و مقوم است شربت تنقوع و بلغمی او از پنجم
 تا پنجم است اگر تنهات حق کرده بخورند شربت او و در دم تا پنجم است بر عن بادام چرب باینه و بکار بند
 بلبلج کالی سهل صفرا اسهال م و سودا میکند قوت عصره و مقوم معده و بلغم است نافع بواسیر و او
 و اعضا و عصبانینر سودا دارد و شربت او مثل شربت بلبلج سیاه است و بر عن چرب کند و بکار برسد
 برمان الحامض الحلو انارین بعض صفرا و در شربال با تخم انار زیاد و از و اگر دانه انار در پوست
 بشکند و شب بگذارد و صبح بقیه نازند بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل است بابت دم
 شکر و اکثر و شربت او قیه یاده در دم تا یکبار میزند و فعل و قریب بلبلج اصفر است و الباقی الحلو نارسای آب کنایه
 و اسهال م و صفرا و که جمع شده باشد و معده و امعا بکند و رفع حرارت میکند شربت او از ثلث رطل یا نصف
 رطل است خیار شربت او که از آنکه مقول است بهترین خیار شربت است که علی طریقی انار باشد و ناز و بسیار است
 که عمل او در قطب بگذارد و در وقت احتیاج ببرد آن در صفرا و بلغم و سودا و اخلاط سوخته و رفع کند و معده در و
 رایاک سازد و در شربال میزند و قولنج را بکشد و بلغم بسیار ببرد آن آورده که ترید یا مغز اندر این فعل میتواند کرد
 و اسهال بر بنق و آسانی باشد جنتی بکشد و بنق استن بخورند که در وقت باین اسهال نماید شربت او

قلبی و بیانی
 خیار شربت ناز
 اجابت از نفوق
 با نوره مثل اسهال
 گزارد و بیک
 با یک خلط شود

سته درم است یاده درم و در ضعف معاقبتش آورد و بر دهن با و ام بقدر صلاح در و کند ضررش دفع شود و تا
 روده نه پیچد و او تسکین نماید و دم تحلیل او را م حاده کند و ملین عطا صدر نماید و ارجل کرده باب گرم بخورد و تخمین
 مبتدی است که بر خار سبز در خراسان بخارا و قزوین کشند بهترین او آنست که مانند سب بلند و سفید باشد از
 نیشاپور آورند و بدترین او فوری است طبع او بجزارت مائل است صفر آرد و شربت با و از ده شقال است
 شقال و ملین او نصف است بنفشه خشک سرد و تر است شکم نرم سازد و صفر آرد و دو مثقال تا سه مثقال در
 القح و مطبوخ شت است این را انیسون گویند سده درم تا هفتدهم با قند گرفته بخورد و باب گرم داو
 سسل مره صفر او تسکین صداع و خوابش است و اگر اراده اسهال نیاید لیکن کند باز اندک سقمونیا و تربید بیاض
 و اگر اراده اسهال صفر با نم نماید پس نصف او را با السوسن داخل کنند ماء البلباب گدازد که بر دخت
 می پیچد و در دوم بسیار است اسهال مره صفر میکند و شربت او نصف رطل است تا هشت درم شکر صاف
 کرده بخورد و بخوشاند چه اگر چه بخوشاند تلخ ضعیف شود و قهقریانی اینی انبی سرد خشک است اسهال مره
 و قح صفر میکند و تسکین حدث می نماید و شربت با و از آب نصف رطل است و در شقوق از پنجه درم تا پانزده
 درم شربت مبتدی است که در خراسان بر بید شیند با مل با عتدال است گویند و باطن بدن پیچد و از
 در طاهر سرد و قش زباده از پنجین باشد و شربت با و از ده درم است تا است درم و بهتر است
 که خشک و کلان و سفید باشد و اگر در آب شاسته تر کند اسهال مره صفر است و کند دوم را از که درت
 صاف نماید و دفع حکم و جرب مشهور احراقات سازد و خصوصاً منقوع با بلبله زرد تپه و اهلجات اگر احراق
 بسیار باشد اجاص است سرد و تر باشد صفر از و تر گستر با و ملین بشیر دار و است عدد و مطبوخ
 و تقوید اندازند و شربت مطبوخ او نصف رطل قرصیا آلو با پوست با و یا است در درجه دوم ملین سبع
 و با اسهال مره صفر کند و درت نفع دارد و از الجین آب پیچد و لهه بود و میل بجزارت دارد و جبت بود
 یعنی شوریت اسهال مره صفر کند و خصوصاً آنچه از شیر بز و گوسفند بود و چون اندکی غسل داخل کند بهتر بود
 بلبله بربندی بگر گویند سرد است در اول خشک در دوم اسهال مره صفر است و قند شربت از جرم او دو
 درم است و در مطبوخ آن سده درم یا پنجه درم لسان الثور بپزند کا طه یا ندیاسی کا و زبان خاصیت او
 آنست که اسهال مره صفر کند چون از مینی داخل او سازند در لعاب فرو شود و شربت با و از سده درم تا پنجه درم
 است یاده درم شکر و یک درم ملین از مینی و اگر خشک و یا مثقال او شکر با فانیده جوشند ملین سبع

۲۲

کرم کند و اخراج مره محرقه صفرا و سودا نماید کثیره البر سرپا و نشان هندی را چ هفت سبیل گویند گرم است و
اول خشک در دوم اسهال مره صفرا از معده معارض نماید شش خفایست صغ او سسل مره صفراست چون
نوشته در دهر بهترین آن قاری بود و اسهال مره صفرا میکنند و یک غنچه او یک دست بر سر بار و در
جس اسهال مراری میکنند و گاهی اطلاق صفرا میکنند چون ماده زیاده باید از اقتصار الحیا را بدارند
و خیار سه رطلها از هر یک با شکر سه سطل است صفرا از معده و امعاء بر فو بار بطبخ اکثری آب بندد و آن
در وطل خصوصاً با شکر یا ترنجبین یا شیر شست سه سطل صفراست اما القرح آب کدو در تهر نخبه با شیر شست
یا ترنجبین یا شکر سه سطل مره صفرا و صفرا آخره است بر رطلها کوفته و دشتقال آب سرد نوشند طبعین
طبیعت فصل هفتم در ادویه مفروده که اسهال مره و صفرا و سودا کنند و دادن این دارو در دمانی را
که لون ایشان سیاه باشد و بدن ایشان لاغر و خشک خون در ایشان کم بود در سن کهول بواجب
طبیعی و مزاجی دهند که او با غضب یا حدة و عقده و عظمی باشد سینه او ضیق باشد و در امراض مزمن سودا
میزد و دهند چون جذام و سرطان و سایر غلل سودا و آفتیون هندی که سن بل گویند گرم خشک سسل سودا
است بلغم نیز آورد و مناسبت با صفراست چرا که در ایشان کربنی قلیق و اضطراب غشیان دارد
بهترین او قلیق سرخ رنگ است شربت از جرم و یکدم را دو درم است و در مطبوخ تقوید و دو درم با چهار
درم گویند از پنجه درم تاده درم است و دشتقال تا دو دشتقال و با شیر جرم با او لیسالت چون فستقون کرب
و عطش است بدین جهت بر فو چرب میکنند باید که در آخر طبع داخل کند در میان سینه جهت بقای
قوت او تا فو سرطان و مایخیلیا است پودنه برمی سسل مره سودا است شربت او از نیک شتقال تا دو
شتقال است یا با لیسالت قحاشا سسل مره سودا است چون از ضعف است با او بلخ داخل کنند و یا سه کرد
لطیف زیاده می کنند قلع حصار مثل قلع حاشا است حجر لا جور و سسل مره سودا است و از مفسول او یک
شتقال شربت است و قدما غیر مفسول میداده اند و این خطا فاحش است ورق الخطل پنجه درم می رود
قوی تر است از آنکه در کنار آب باشد از او میوه سله مایده است دفع مایخیلیا و صرع و داء الثعلب و
جذام کند و قلع تحلیل و بدو سسل مره سودا است شربت او دو درم با چهار درم است و اسهال مره بلغم
بر فو کند مفسول ندارد و زیاده کند طبع با و در وی که مناسبت اند با فحاش و سسل مره سودا است بر فو
که موس بلخی را بر دو صفرا قلیق را نیز اخراج کند و دفع جذام و مایخیلیا نماید و احوال او در فصل صفرا گذشت

اسطوخودوس گرم و خشک و سهل بلغم سودا هست و بدماغ فائده رساند بهترین آن غنچه است شربت او
 دو درم تا سه درم و بعضی اول بار و گفته اند و متاخرین معتدل است و نه اند شربت او یا بکینین خوبست بالنگو و
 گاو زبان و کنش که ستمی از غنچه سوسل سودا باشد بلبله کالی سهل سودا و بلغم است و منقح معدة و قاع طبع
 و شربت مسوق از سه درم تا پنج درم است و در طبخ از نبت داده دریم بلبله بهندی مثل بلبله کالی است و فعل و
 قوت و شربت او مثل بلبله کالی است و در دفع صغیر است بحر الارضی اسهال او قوی از حجر لاجورد است عاقبت
 گرم در اول و خشک در دوم نافع است بر بلغم پنهانی که نه و او را ام احتشاد و شربت او نصف شقال است از
 عصارة او در مطبوخ در درم از نبت اسهال مرده سودا امید بهند خشک بهندی گوهر و گویند سرد و اول
 و تر و در دوم است عصارة او سهل سودا است شربت او یک کف نافع جذام و یا بخوبی است نفلس ابقی
 بهندی تخم بکینه گویند اخراج سودا میکنند بلغم نمک بود و با انواع است بلغم عین و بلغم اندرانی و بلغم لفظه کیه
 بود و چون بر آتش نهند سیاهی از ازل شود و مثل اندرانی گردد و بلغم سیاه آنست که سیاه او را رخ باشد و
 جوهر وار بود بلغم بهندی نیست که سرخ رنگ بود و جمیع تمام بلغم گرم و خشک باشد اخراج سودا و قطع بلغم و
 بخت دم کند و شربت دو شقال است قوت اگر پوست او بنیزند بهشت درم یا یک طل آب نصف
 مانند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند که عروق الیائین مثلثی دریم از دانه مثل شسته نشاسته بنورند
 سودا کنند و نافع بود و عسرت نفلس و یا بخوبی بود و فرق الی یک لدم از سه درم سودا است که او را بهشت طل آب
 بنیزند تا سه درم طل مانند و اندرون او نمک یاده کنند و بنوشند چون خواهند که اسهال یاده کنند و درم یک
 معصم باشد و بهنگه که گویند یا بقلنج اضافه نمایند و نفع معده و حیاض فرم و در تعارض بود و حج فاعل
 در بلغمی می تواند بود فصل هشتم در ادویه مفردة سهل بلغم و این و این معنی و بهند که برودت و رطوبت
 بر ایشان غالب بود و درین شیخوخیه و در فصل شتاد در امراض استخوان و سکنه و سحر و او را م سحر انسان
 زیاده می تواند و درم و آنکسانی که در معده و سینه و امعاء ایشان بلغم باشد و زیاده می تواند که حاجت سرفه
 یعنی خون جاری و حیض باشد و کسانیکه مخاط بسیار داشته باشند و فری شوند و شہوت و خوردن طعام کم
 شده باشند و صاحب بن النساء و موصل حقوق یعنی فاعل شست گاه و کمی استقامی جذام و برین بلغمی
 میوه سالک او در عمل می گویند و بهندی سلارین مانند شربت او را یک انگ تا نصف درم است و آن گرم
 است و سهل بلغم و بعضی تا یک شقال نیز ذکر کرده اند تا یک شقال طل انبا که بفارسی سفر گویند عرق حما

او نیز مسهل بلغم است و شربت او بر برای متقدمانی و در درم است و نصف قوی گویند حب کرده فرو برند اما
متاخرین و در درم با نود و شش و اندک شربت اصل قشاد الحار یعنی پوست کریه صحرایی و قوی که بنوشند نصف
دانگ از او بر برای متقدمین و متاخرین مسهل بلغم بقوت بود قحاح حاشاد و شتال با سه که مسهل بلغم است
اصل السوسن البشعره هم هم است بفارسی خوبک و انسان گویند شربت کیشقال و نیم بود و با یک شتال
عکاس بناطاب ساخته فرو برند اسهال بلغم تقویت کند خرد و رند و می گویند مسهل بلغم است و هم با او متقشر
کرده بدیند یازده حب اکثر سفیده بلغم بر آید قتل از رزق بهنگ گوگل گویند مسهل بلغم است شربت او و شتال
یا با لعل شحم خنظل مسهل بلغم لرج و کیموسات لرج است و منقی راس عصب مفاصل و فالج و لقوه و
قولنج کاین از بلغم لرج و سوسن بارد و او منصف سنج و تقطع در امعا پیدا کند مصلح او صمغ عربی و کثیرا
مبا اند در سحر او کند شربت او از یک دانگ تا دو دانگ بود ترید گرم و خشک مسهل بلغم رقیق است چون
تقویت یا بد بلغم غلیظ را دفع کند بهترین او موضع مجوف سفید است شربت او از یک درم تا دو درم و چون
در مطبوخ داخل کند چهار درم است و مصلح او نیزین است بدین طور بار و غن نبشته و مقویه او زنجبیل است
و فنج سده نماید و منقی و مانع و دفع اوجاع مفاصل صرع و فالج و نزلات سعال متولد از رطوبات کند و اگر
با بلبله کای باطل کند بهترین دو صاع سفید آنرا فندی لثیوت گویند غار قیون مسهل بلغم و صفرا و مره سودا
جسم را منقبض نماید و فنج عارض عقوبت او را و شربت او نصف شتال است یا دو درم سورنجان
برندی سنگاره چکلی گویند گرم و خشک است و بلغم بود و بلغم خام سرانیز دفع کند و نافع بود در عکاس
و وجع مفاصل او تریاق مفاصل است ماری است بعده و سرخ و سیاه و بسیار بدست و بهترین او سفید
ظاهر و باطل و صلب کثیر است و شربت او کیشقال است با شکر و زعفران و چون با دو داخل سازند شربت او
نصف شتال است یا دو درم و مصلح او کمون و فلفل کرب بود و فریون است و آنرا بهندی شیرشت و
شند و داری شیر تر قوم گویند گرم و خشک است در وجه چهارم حاصل اسهال مارا صفت و بلغم
غلیظ لرج از در کین و طهر اسهال انانکیمپ مسج است مصلح او قش مسحق و صمغ عربی و مصلح و عسل و در این
و سیخه و اسارون و قد و در آنکه درند و یا نموده و نه را و صافی خریفه صفرا و است جرب کند او را بدین
بود و شربت او از نصف دانق یا دو دانق است یا نیزین مسهل بلغم است سکنج شمی از آنکه زده است و
آن حار بالبر است در سوم مسهل بلغم لرج در طوبات است نافع علل مفاصل و عرق النساء و قولنج و

غلظه که عارض از غلظت باشد بهترین و دهرت جبت زیادت و دفع از اسعا و ظرو و در کین بهترین باوصافی شرح
ظاهر است و سفید باطن و خرفیت و سیم با رت و شربت او از یک درم است یا و درم لب لظظ طم منفرجه
بود مسهل بلغم بود و شربت او در درم است یا فانیذ سفید و اگر مغر او را در آب گرم بشیرند و با راس
با فوق و حاج بخورند مسهل بلغم لرح غلظه بود و دفع است تقاخمی و زنی اما مضرو و بعد از آن جلیل گرم است
در به سوم و خشک و در دوم او را اندک رطوبت فضل است یک درم سحوق او با شکر مسهل بلغم لرح و در دو
نیز بطریق سهال او و به سبیل تحلیل رطوبات از اسعا در یک غلظه آنزروت یعنی کیند گرم است و در سوم و
خشک است در دوم و به غم بعضی است که سرد است اول این در شربت مسهل بلغم غلظه است بقوت
خصوصا زور کین و در سهال از اینر سیرند و او را بر و غن با دام چرب کنند جبت دفع آید و کین سحوقی او و شربت
از نصف درم تا یک درم است و اگر احتیاج غلظه او و به دیگر شود و بلبل و ترید و صبر و قتل و مثل اینها خلط نمایند
قطف که بهندی ساک تبخوه گویند خوردن ررق او با عصر ورق او سهل و قوی است جمیع در سهال تنها
است و در تنها را الحار مقدار دو درم با رقیق شکر از این بلغم خام و غلظه از به می کنند و مثل این تکرار میکنند
حب البسمه می از چوبی است که بفارسی انقل خوانند گویند قوت او مثل قوت حب قرطم است و عصر ورق او
نیز مثل بلغم طبیعت است معلقه بود مسهل و در سهال است ایر ساینج سوسن آسان کین است گرم و خشک است
آخر در به دوم شربت او از یک درم تا دو درم است یا از شتقال یا از شتقال و عصا ره او با راس مسهل
بلغم حنیف است و بعضی بهترین اندک مسهل یا در سهال طبیعت بهندی سنگ گویند مسهل بلغم خام
و اخلاط غلظه است علیه بفارسی سمیت و بهندی می اگر طبع او یا بخورم فوه که بهندی محبیه گویند سحوق او
مسحوق نبوشند مسهل بلغم لرح است بعضی بعضی سبیل کا نده گویند اگر عصا ره او و سبیل نبوشند سهال کین بلغم
غلظه لرح میکنند اگر به فارسی کر نه بهند اشکن گرم و خشک است و درم چون نبوشند مسهل که سوسن بلغم
بود و درم او بجلا و لطیف و تحلیل مسهل بلغم است و مسهل بلغم غلظه قوت و درم او نیز مسهل بلغم است شربت
او نیم شتقال تا یک شتقال باب گرم یا با راس بعضی شربت و درم نیز قرار داده اند و بعد از او اندک و غن کل بخورند
تا دفع ضرر او کنند و چون از دفع او و به است سیر او دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لرح است و دفع معده و به معار
و قولنج بلغم و به کج با طلاق طبیعت و تحلیل باج شربت او مثل شربت غار تیون سعا شق کنند و نیز گویند
مصلح او و به سهال است مصلح بلغم لرح و خاصیت دفع است سح و قالیج و قولنج را شربت او از نیم شتقال تا دو

اشتغال است و اشتغال و مفرد و مرکب میکنند شجره البق مفید است اگر از پوست غلیظ این درخت دو
 اشتغال بآب سرد و بنوشند مسهل بلغم است زوفا یا بن خشک و رسوم مسهل که میوس غلیظ و بلغم است سقمونیا را
 محموده گویند مسهل بلغم بالطبع و مسهل صفرا با نفاصیت است و مسهل بلغم قالج و غماطی است جادیه
 مسهل غلط بلغم است و سخن ظاهر بود ناقص است جمیع امراض بارده را خواه از اخلاط باشد خواه از ریخ غلیظ
 مثل قالج و سکنه و جدر یعنی بی حسی و صرع و قولنج یلغی و در شکم و بهترین این جمیع که در وحدت نباشد
 و مابقی بسبب سیاهی بود شربت او از نصف اشتغال تا دو اشتغال است فصل پنجم در احوال ماده مایه
 و ناراضه و بزرگوار است ضعف جگر و عاجزی قوت او از رسانیدن با ندامت گذر با سببه کرد و داند اما از بزرگ
 آب خواهند این با اشتغال گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که خورده شود از بزرگ ضعف بران تصرف
 نتواند کرد و باند اما نتوان فرستاد و بعضی از بزرگ باز کرد و آن بجا که ده آید و بعضی که بجا اندر وی
 تصرف نکرده باشند یا خون ضعف که بهضم نافی آنرا تمام نخیزد نباشد با ندامت رسد اما شکم و اما سبب اندکها
 پیدا آید از هر آنکه نه با سهال و نه با در ابر بول و نه بعرق ازین بیرون شود و این آساست که نه باشد یکی را
 بتیازی است که نه گویند و آنچه چنان باشد که آب در شکم کرده آید و باشد که دستها و پایها بیاماسد و دم
 نمی گویند و این چنان باشد که آب یا ماده بلغمی با ندامت رود و همه تن همچو تن مردها گردد اما سببه و نرم
 ستوم سبب که گویند و این چنان باشد که باد در شکم کرده آید و شکم بر آساید و گاه باشد که باین باد آب نیز
 باشد و آنچه در اشتغالی فنی جمع شود آنرا ماء اصغر میگویند و آنچه در اشتغال کجی جمع شود آنرا مایه گویند و از دو
 اشتغال ماء اصغر و مایه صفت آن شایسته چهار درم فستقین و می دو درم غافق دو درم کاسنی یک درم سسته
 بود شایسته بخور اندازد اصغر فرد و آید چنان شیر که نیم معقود باشد که بر آب برنج و حب خسته نگا بداند و بکار برنج و دیگر
 مایه و این یک درم شیر که نیم معقود باشد که بر آب برنج و حب خسته نگا بداند و بکار برنج و دیگر
 این سوس آن همان آن از یک درم تا سه درم با یک و قوی که بنوشند صفت حب بال النحاس که آب مایه و ماء اصغر از بزرگ
 فرد و آید و مکرو تو بال برک و دیون این از هر یک برابر حب کند شربت اشتغال اگر قوت ضعف باشد یک درم
 بر سبب در او و به مفرد مسهل مایه و ماء اصغر و اشتغال این دو به صاحب اشتغال و زنی که او را شرف حیض باشد
 حیض او طوبی نیاید و صاحب قروح که قانع شود از بزرگ و بید یعنی هر یک در اعضا سبب که نفخ و تهج و تریل یعنی
 سستی باشد تو بال النحاس نیم اشتغال و با ماء اصغر مسهل و ماء اصغر بود پنج درم و یک درم بنول خور و بلغم و مایه

مع کنند بدلا از آنکه قفسه سازند و سخن نمایند و لعل محسن باخته فروزند چنانچه بریان نرسد چرا که بسیارند
 و شربت را از نسبت آنرا به وانه است فرقیون مقدار نیم دانگ یا دو دانگ غسل بنوشند مسهل بلغم و مارا صفر
 بود لب لعل طعم پنج مثقال از قفسه او با صبر و اندک نمک مسهل بلغم و مارا صفر بود این غیر آن گوید این خطای
 محض است احتمال او چنانست که در راه و قیام گرم تر نمایند و صاف نهوده با غسل بنوشند مسهل بلغم بود که
 سخت باشد و کف داشته باشد و مثل سمنه مخلوط بود و اشق دو مثقال یا بار با غسل یا نیمه بود و بعضی طعم
 یعنی صاحب سبز مرغ جیخ و روغ داده اند اما در وقت حال این خطاست او شش بلغم شربت سبز
 بنمردم آنرا سهل مارا صفر و اطلاط غلیظ فرج و سودا و قیام سده کبد بود و الا آنکه صورت تمام است و اگر اندک
 اندک بعضی ادویه مفتحه سده و تقوی کبد و اصلاح مضرت از بار لعل بود و شربت از طبخ او از بیش مثقال
 یا چهار مثقال است از مفرد و ایکدم تا دو درم یا سیل طبخ اصل قمار الحار سهل مارا صفر بود یا در شتاب
 و شربت از چهار قیاط است یا پنج عصا نه قره قارا الحار مثل عصا سه جرم پنج اوست شربت او این
 یک قیاط ناسه قیاط است یا نشاسته دما لعل عصا نه الباقی خاصیت او اسهال مارا صفر لیسوی
 شربت او از شش رطل تا نهمین رطل است یا ده درم شربت مارا الشا بترج بریان بنمردم یا ده رطل است
 بر فصل بوزیدان سهل مارا صفر است و مزاج مارا صفر شربت با وضو و الشم بنمردم السوره گویند شربت
 است مثقال است بخور میم ایضا ما ذریون نیز خروغ بیدار بخیر بود که بیدار اند و بچین است قنطاریون قیوت
 نکه که قیوتوس حب که بداند و ساق نبات حاما قیطه و برگ او شل است در خوردن خواه تازه باشد خواه
 خشک بچینه بنمردم جرم جوشانیده آب و بدهند تا بنوشند و طعم لعلی این از جمله مسهل مارا صفر اند تقویت
 کیفیت طویل حبت تکرار کنند شش فصل مهم در ادویه مفرد که سهل اکثر اخلاط باشد صبر سهل بلغم و مارا
 صفر است و دفع یرقان میکند و منق و مانع از فضول است بلغم و منع بخار از سینه بنمردم یا ده رطل است
 نیز او قیل و غسل و شربت و اما در درم است عصا تنک یعنی افشوده برگ قنبر طبل شکم میراند و بلغم و مارا
 سهل بیرون آرند حب لیسوی نیم شش است که آنرا اسهال کوه کوه گویند شربت فریاد که بعضی
 غشیه اند که گرم و خشک است و اول حق آنست که گرم و خشک است تا کل بدرجه سوم چون تنها استعمال نمایند
 خص و کرب در بهتر است که با لیلیه مخلوط دهند اگر تر باشد مخلوط سازند بلغم و در آب و در و سه سال و گویند
 شربت او از نیم درم تا یک درم و او یک شربت و حب لعل را به شربت که با لیلیه از دو کوبند و سه رطل کل سرخ چرب

این شربت را در
 اسهال شارب الحار
 در اسهال شارب
 در اسهال شارب

کرده قطور یون بلغم و مسهل بلغم خام و مره صفرا و شربت بلغم او دو اوقیه است قنار الحار چون عصاره
 پنج اوج پنج قیراط بخورد مثل کمیوسات غلیظ و بلغم و سودا است نافع استقا و وجع مفصل و قولنج و فاج و لوقه و
 سزاوار است که صبر و سوزنجان و فوه الصباغین که بهر که میخورد گویند و قطور یون و قیق که قطور بلغم
 کند باد و انفعش بیشتر باشد خربق اسود و بندگی کنگی گویند سهل بلغم و مره سودا است و شربت و از نیرم
 یک کشتال خربق و ابرض فعل این در اسهال میانه است و تولیت و در کثرت خربق اسود است و جازا البهر
 بهندی و شیشه گویند و آن بندق بهندست عصاره سهل بلغم و سودا است در مایه صفر و شربت اسهال
 و جبهه برص و تیان کلفه مثل این یا ماض را و محمل قولنج است شربت او قنار است با اثر به حاره و یون
 چون قطر اسالیبون و دو قو و تمونیا با و دخل کنند قوی میشود شیر کمر از شیر آرد بهر که گویند
 شیر او خشک است در اول چهارم سهل بلغم غلیظ و مره سودا و مره و لرج است و آن صفر بلغم آینه است
 کنند او را در جوب کنا مثل حب الخاج ترس با قلا مضر است چون نقشه کرد و کوفته در دیک نماشند بلغم
 بلغم میکند سهل صفرا و سودا و بلغم خام و لرج است چون نما کنند بهر سهل بلغم اندرانی و آن نکسفید
 است گرم و خشک است در چهارم سهل بلغم و سودا و کمیوسات غلیظ و مختلفه است فاصله و انخل است از غده
 لورق که بهندی کمار گویند شکر بلغم بهندی سهل بلغم از معده سودا بلغم غلیظ ما صفر بود و دیگر از شربت
 معده است منع میکند بخار و قی را که صاعدا باشد نبات سر داخه سودا و رسا و یکی بهر که گویند
 حار یا ایست در اول مسهل بلغم و مره صفرا و سودا است چون او عرض میکنند در عرق اعضا و بدین
 نافع است جبهه نقرس و وجع مفصل که کلیدین باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا و شربت و در مطبوخ نافعند
 است مقدار شربت خشک تا دو درم است صلیح و نقشه است یا مثل نقشه افخوان بهار بابونه گویند گرم
 خشک است سوم و چون بوشند خشک کوفته با نمک و بنجین سهل بلغم و مره سودا است تا سه درم یا در یون
 بلغم و مره سودا است شربت او از درم است خصوصاً که مخلوط سازند تا او مسهل مثل او استین بلغم سازند
 و چون آتغال کند آن جیب مل شود و در اندرون بلکه غلبه خود کرده خارج شود و دست باز و گویند و اسهال را
 و طوبت بلغم نیز میکند و بجز و در زمان مکان چارند بهند و او را بر وزن بادام چرب کند و شربت او را نکند
 است تا چهار دانگ شربت مره و خشک است سهل صفرا و اخلاط سوخته و کرب ندارد و بخلاف آتیمون که
 کرب غم آرد و شربت از درم او سه درم تا سه درم و از مطبوخ و نفوح از پیچ درم تا ده درم و شربت او آب

معصومه او چار او قیاسیست او قیاسی طبای شست شتال فصل یازدهم در او ویه مفرد
 ملین بطین و خنچه نقل بدون بفساری مارچوبه گویند چون جو شانهیده بخورند ملین شکم باشد فحل تربت چون
 بعد از طعام بخورند و بوشید آب طبع او ملین بطین و قیاسی بود کزب و می بفساری گرم گویند مسهل بود چون بخت
 او را مثل اسهال است کزب بطی این افسان شیر میش بود ملین است شمرق بپندی ساک بقوه گویند
 ملین است بخت و خام او شکر خصوصاً شکر سرخ ملین طبیعت تخم که و ملین است کلا و شرابا خاله سبک است
 است و جنوی که بپند خردی که گویند ملین است سبتر یا بله ملین و معتدل است انجیر بار و مسهل ملین است
 و انجیر شکم قوی یعنی کوفته با نظرون یعنی بوره و قرطم مسهل بود سلق چند است طبع او مسهل و دریا
 بخت یعنی شکر ملین است و با قشر حایس بلو یا خطی گویند بری و بستانی ملین است اسفناخ شکر سرد و دوم
 با ما اصل مطلق بطین و مخمر نیم تخم خرفه خام مدلول مسهل است تخم جرجیستانی که قسبی از شکر است
 مثل تخم خربست حله بپند یعنی گویند طبع او با اصل ملین بطین و قیاسی است از فضل او ویه و در حله که
 با دام شیرین باشد و مانند او ملین اندا گوزه تازه مسهل است کزب زبان بپندی شتر نشیدن آب قیق
 مسحوق او با اصل شقی و ملین است و غن نیلو فر خوردن او در سردم تا کیدرم است و همچنین در غن
 سوسن ترا و اصل ضعف اند بخوریم مسهل خوردن و ملین است با لیدن بر ناف و حاضر و زرا وند طویل ملین شکو
 است صمغ سیر شکسته بپند بپند می گویند حرکت بدن است بسر که راش و آن کند است بهترین ملین است و
 پنج حایس شکست بپند سبنا لوه گویند درم او آب برگ او نوشیدن آب گرم شقی معا است بپند سبنا
 بپندی سلار س گویند و شتال باد و او قیاسی گرم ملین بطین است شیر تازه میک و قیاسی معا بالا
 را اصل مسهل در آب طبع سلق کیدرم غاریقون ملین بطین است حمل عصاره بخوریم ملین است و مثل شست
 حمل جمیع مرار با خصوصاً حبت البیان ترنجبین ملین است احتقان سلق مخرج اخلاط با غنم است قش و احمار
 احتقان بعصاره و با اصل دفع خلط از نظر غاید بدین حبت نافع و حج طهر است پوره جلی مسحوق او با اصل
 ملین است حرت تخم تره تیرک شکله طبع بزرگان که بپندی اسی گویند و معا اصل ملین بطین است بوره و
 ملح اینجین که خاک خیر است و کمون که زیره نیز گویند و ورق سدای تخم ترب هر یک از اینها که شیف سازند
 با ما اصل ملین بطین و صابون مثل امشیا است نیلو فر قوی تر است در اسهال از بپند و ویه قطره
 تنوعات یعنی درخت شیر در مسهل میگویند فصل و از ویه در او ویه مفرد و بپند مسهل و مسهل

[illegible]

المدرواخ و جنبه و قصبه شش باشد بقوت دارو آنرا معجده فرو کشد و قوت مایه آنرا بطریق مایه معجا
 دفع کند و آنچه غلط می باشد بقوت دارو است مثلاً خنظل میجو بدیند و قوت آن متفرق شود و عضو راه از سیریه با
 و چون تواند که بکیر خنظل را بجای نازد قوت داروی مازنه جرم دارو قوت دارو را با بعضی رسیدن حاکم
 اخلاط است که برود چنانچه خدا و آن از بیرون می نمایند دفع در اندرون میکنند و از اینجا معلوم که قوت دارو
 که باندرون می رسد نه جرم دارد فصل چهارم در ذکر آنکه هر کدام از ادویه بچه طریق اسهال میکنند
 اولاً باید دانست که جمیع ادویه سهایک طریق اسهال میکنند بلکه بعضی بعضی سهالی دارند مثل سلیسیا
 و کل منخ و بعضی بچاشمل تنگ حاویات بعضی بحدت مثل فرنیون و بعضی بلود جدار لایون لایون در مثل
 لیلان اولو و بعضی بقوت جاذبه که واجب اعطایا در خلق کرده مثل مجوه که مسهل منفرات بعضی دارو
 رایک کنه چون قریب و بعضی غلط را از معدنه آزند چون سنگین و بعضی از پیوند و غاصه پاک سازند چون سوزنی
 و بعضی از سینه و شش غلط را پاک سازند چون غاریقون و بعضی از عصبها چون تخم خنظل و بعضی از جگر چون زرنی
 و بعضی از سینه چون جاذبه و بعضی از دماغ چون خیر و دوطو خود و بعضی غلط علیاً تقطیع و رقیق گرداند
 چون آریه و شش مانند جندبیدستر و فراسیون و ایرسا و زوفانیک و جاشا و غنصل و بعضی با غلط
 غلط را رقیق گرداند چون صبح عربی و کثیر و قشاسته فصل پنجم در تدبیر بعضی ادویه سهال منفت
 مشوی ساخته مجوه و بعضی بریان کردن و آن چنان است که بپزند و سیب یا به و اگر اینها نباشد شلغم و گندم و گندم
 اینها نیز حارست میان آن غالی ساخته و مجوه بپزند و سران سخاخ از خنظل بپزند و بر با آله او نیم
 گرفته و آتش خاکستر می بگذارند تا خوب بپزد شود و صبر از مجوه بر طرف شود و درستی دیهی که مجوه بپزد با
 آن میجو سازند بکسر عسل خیار شنبه است آن نیز سهل لطیف بود و طریق بر آوردن شل خیار شنبه است
 که اول بپارچه تر پیچید در خاکستر گرم بگذارند که اندک آتش داشته باشد پس بریون آورده مدبر سازند و صفت
 آنچنانست که روغن بادام در داخل سازند و طریق تدبیر تدبیر است که تدبیر و صفت یعنی سفید صمغ
 یعنی صمغ دار جوف باشد آن را تراشیده بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده نپسود و بکار بر نظر عسل
 لا جوید بکیر و مشک لا جوید و خوب صایه که خنظل چایا گرد و پس بکیر و صمغ و نیم جز روغن زیت آتش
 نرم بگوام آرد و آتش توام آنست که چون قطره آب سرد بچکانند متلاشی نشود و شل حبسته شود پس
 لا جوید و محول را بان میجو کند و آب آنرا بشویند و بدست بماند و سه آب زو بکیر نازد اول دوم سوم

[illegible]

بعد از آن آب شربت بخورد و خود را از آب نگاه دارد و اگر تشنگی غلبه کند آب مضغه کند و اگر قیاب باشد
 آنک گلاب باب عرق بید مشک بیل کند و بانه روز بحام رود و اگر ناچار شود از اثر حمام بیرون آید و کشت نکند
فصل دوم در بیان برین نیز در وقت خوردن جلاب بعد از جلاب بدانکه در خوردن از ماکولات غیر خج
 مناسب باشد و آنچه بطلب تعیین کرده باشند بخورند و آنکه جمیع مانع است از اجبت تغییر ذائقه مثل سبب
 بجمعی امر و دو شایسته است و شربت نبات و قند جابر است یا تخم ریحان گلاب که آخر روز بخورد
 و مثل بادام قندی و دارچینی قندی و از زیاده قند و بهل قندی و قند غل قندی و غیره و بقدر حاجت
 آن خوردن و قصر و اول جلاب صبح سه روز تا پنج روز قیام شور یا میله دم بعد از آن خود آب تا خاطرش
 از یک طعام دیگر نشود و بری بعضی بزرگان سجاوشانده پنج شش عرق گرفته مناسب غلط میله ده
 در سه روز پس برببت تنه و شیر شربت با عرق قند اکثفا نموده دم در وقت مسهل چون تشنگی روزیست عرق شیشک
 داده دم و در جلاب از جماعه پخته کنند و از اغراض نفسانی چون غضب و غم و هم آخر از نماید و فکر بسیار نکند و
 و حرکت بسیار مضروب و خود را از هوا نگاه دارد و پیر پیر بعد از مسهل سه طریق است اول سه روز بعد از تمام
 مسهل بر پیر واجب این ایام قریب میگردد و این سه روز از اغراض نفسانی چون غضب و غم خود را نگاه دارد
 و جاع کند و چیزی که ملائم مزاج باشد بخورد و بواسطه آنکه بدن پاک شده داشته تا غالب شده است و
 طبیعت بدل تا تحمل سبب نماید این وقت پیر نیز واجب از میان جلاب یا دیگر که این وقت را نزدیک شتر زده
 یعنی قلبه یا زده شده آب داده تشنه کرده اند هر تخم درین وقت جایی گیر و حکم شود و در حال بودید
 قوی در و حواس نماندگی که شده اند از قوتی کوفت بسیار بهم میرساند و بعد از آن ندرک دشوار میشود
 و مراعات متوسطی روزه باشد که یکماه است و بعضی سه هفته قرار داده اند که نسبت دیگر در وقت
 درین ایام چیز با لطیف خرب مناسب مزاج و ملاطفت خوردن تا بدل تا تحمل برسد و اغراض نفسانی کمتر
 و مراعات چهل روز است که عالم آنرا یک چاکه گویند چرا که مرضی که در چهل روز عود کند آنرا بعضی طبیبان گویند
 و بقیه آن مرض میدانند چون از چهل روز بگذرد و مرض دیگر میدانند و بدین سبب اکثر از خوردن بعضی چیزها
فصل سوم در مختصات ذائقه و جلاب غیره که مانع منش نشود و هر کس که
 خوردن و اگر همیشه اشتها باشد بخورد و برگ عناب یا طبع خون ذائقه را تحریک کند و چنانچه قریب به خوردن
 و آب و گل سرشک و میاز سرکه باید کرد و پیوسته بادام و فندق سور کرده حاضر و شستن پینه خوشبو کرده درین

دشتن و سرسبز که پرورده بود کردن و عجت قی و غلتیان بازوهارا سخت بندند تا مواد بسبب اتم متوجه
 اطراف میشود و بعد از لیستن و ابرقم محاره بند با بسته را کشانند تا عمل کند و در چرخ نشل و اچینه و غیره از
 شربت جلاب سیدن تخم حرس کند **فصل چهارم** در اندیزه مناسب خلاط اربعه غذا و موافق و موافق
 و تشکیک بر تبه اناریه ایا صه سفنجاج یا بسته و بره باج موافق صفرا و شورا ماش آتش جو تشه شیر بادام
 و کشنه تازه و اسفناخ و عناب این بهر چهار چیز را در شورا ماش سم میولان انداختن آتش لیون
 آتش زرشک عدا بلغمه نخود آب شیر سکه اند قیده شورا با نخود آب گوشت قرص و دارو گرم مرغ و ادویه
 حار گوشت عدا موافق شود و از بره باج نخود آب شیر سکه اند مرق و مک بزنگ یا شیر سکه اند و سفناخ
 مرق گوشتا چرب یا چاشنی هندو لیون سفناخ و آن غذا نیست نیک مناسبت در اکثر احوال و جمیع
 اوقات و جمیع امراض و جمیع اسان مقدر المزاج برای طعم موافق تر از و نیست البواسطه آنکه سخن ظاهر
 سخن است و سر ظاهر اندر زید و این غذا صفا موافق است بگرمی و طرب سخن لول او موافق است جهت
 و صم آو و صفا صفتا نچنانست که از گوشت نخود و اندک نیزند و در عرف طبکار این را شورا یا گوشت مرغ
 دارو گرم و پیاز و غیره چاشنی در آن نمیکند و آنرا بطریق قلیه نیزند آتش جو و نچنانست که او را
 جوار پوست باز کند و آب بچوشانند و آن آب را بر نیزند تا سه یا چینی کنند و بار چهارم که آب کشند خیلان
 نیزند که جو با سنگا نیزند و لعاب از ظاهر شود و این طعم است مبارک جهت و صم آو و صم آو و صم آو
 و اگر خواهند باین گوشت خروشن بچه یا مرغ یا حلوان در آن کشند و اگر بچینی هم سازند آب لیون یا تر
 در آن اندازند و گاه که در اسفناخ در روغن بادام نیز داخل کند نخود آب و آنرا با گوشت می نیزند
 یا گوشت بز و نچنانست که اگر خواهند باین گوشت نیزند نخود را بچوشانند و روغن بادام و مک داخل
 کنند و اندک پیاز و زیره و قفل اضافه نمایند و در مرغ جوان فریاد اندازند و حلوان بچینی نیز روغن
 اضافه سازند و نخود با پوست داخل کنند و در چینی و روغن ان اضافه نمایند قیده شورا با طعم است که گوشت
 نادرک حیوان را قیده کرده بچوشانند و روغن ادویه حار چون قفل و در چینی و قفل نیزه در آن کشند و پیاز
 برنج و اسفناخ و گاه دوسه بار چیده و اضافه نمایند و این موافق امراض بلغمی است و تشکیک و آن آتش زرشک
 است آن طعم است که نافع جهت صم آو و دوسوی و جگر گرم را نافع است و تقوی معده حار است و ش
 پیختن او است که زرشک اور دیک سنگین بچوشانند و سفال داغ کنند چنانچه بهفت شقال

زرنک اگر کرده در و اندازند تا زخم او برود و دور و برنج اندک انداخته و گاه روغن بادام و گاه روغن
 کاه و داخل میکنند و اندک قند داده چاشنی گرفته بکار برند آتش تهر نرم میکنند شکر را و صغارا میزند و نافع است جهت
 پتهای صفراوی که در آن قبض باشد آن را بقدر چاشنی داده و روغن بادام داخل کرده میدهند و آنجا که
 تب بسیار باشد روغن داخل نمیکند و گاه جهت قوت خردن بچه و حلوان ایاضا و میانی نیز بیاچ
 طعمیت جهت سودا و دفع سودا است و اسهل و مرغ و فرب است و شخود و پیاز و زیره در عقران و
 هر که قند مناسب چاشنی گرفته بکار برند و این در استقامتی است سه و مالینو لیا را بسیار نافع باشد و
 گاه اندک کلاب داخل آن میکنند و آن طعمیت قلیل غذا شطرب الغیب بسیار نفع میکند و بر کلبه
 نیز بسیار نافع و این در طعام مثل سبب بخیرین اثر بر است مطبوخ و آن طعام است که جهت سودا و نافع است
 و روش فتن و آنست که گوشت را بر چرخ میکنند و اول در آب بچوشانند پس در روغن بریان کنند و اندک
 پیاز و زیره و دارچینی داخل نمایند و بکار برند بک صاحب که جلاب بدیند بهتر از تخم و آب و قهقه شور با
 طعامی است فصل پنجم طریق دادن جلاب محال است که در ایام بهار صبح بخورند و در تابستان چنان
 که گرمی شیانده و در خریف سه چهار گمزی روزی برآمده و در زمستان یک پیر روزی برآمده و در دفع هر
 که خواهند و این کلیه است طعام میان روز بخورند و آخر روز شربت اگر محتاج غذا شوند شویا با تنه بنویسند
 یا نار بخورند و مثل او و پیچ و جلاب پیچ بخورند و آب بر بالا جلاب و منضج بخورند و اول مرتبه چهار است
 و اگر محتاج آب شود آب را سرد کرده بخورند و الا در صفر آنگاه بنا بر ضرورت و این و شش که نوشته شد
 جلاب از منضج است و از دیگر جلابات شیر دار و یا حب یا اراج خورده باشند آن روز هیچ وجهی الوجوه
 آب بخورند که ضرر بسیار دارد آن تند است چون تنگی غالبی و دلیل نفی دغدغه آزار باشد آب سرد نشوند
 در زمان بابتند اگر دار و در حرکت نیاید بسیار حرکت نیاید کرد با حرارت گرم خنجر کنند و اگر کلاب گرم بخورند
 بهتر است یاری دهد و دفع بد که نشان آن جلاب اصحاب گاه اندین مرمود تند است چمپیدن
 اعضا و در پشت کمر و در زانو پدید آید باید دانست که او را بداری و می سهل حاجت و اعلاط مشاع کوب یا مین
 و او را اندر زمان سهل روزی باید خورد که با جنوب یا بدو هوا خوش آید و اندر تابستان آخر شب و قوی
 باید خورد که با و شمال آید جلاب که در صفر دهند قلش چهار روز و اکثر آن جهت روز و یا در از چهار روز میکنند
 و در بلغم قلش باینده روز و اکثر آن است یک روز گاهی چیل و نمیکند و در سودا قلش چیل روز

میکنند تا به سه ماه و اکثر آن شش ماه نیز میکشند **فصل ششم** در طریق دادن جلا صغری و بزرگ
اول بنفشه تخم کاسنی را زیاده پوشت پنج راز یا نه از هر کدام ده مثقال زرشک منقح شش مثقال عناب پوشت ده
سپستان سی ان جو شاییده صاف نموده باقیذنبوشند غذا برنج و نخود یا جو زهر مرغ و زبیره و دانه چینی خرد و
قند سفید عرق سیب خشک عرق کاسنی شش مثقال آن تخم شربتی آن تخم شربتی مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود یا بنگو
که اینجول است بنوشند و روز دوم بنفشه تخم کاسنی پنج کاسنی راز یا نه پنج راز یا نه پنج کاسنی که باقی پوشت گویند
تخم کاشنی که به یک کاس سیل نامند منقح زرشک عناب سپستان جو شاییده صاف کرده با قند کل حل نموده
بنوشند غذای شربت آخر روز بزرگ قرار روز سوم شاه تره اکوسیه تر سبک سبک یا صاف پرورده و نم نموده جو شاییده
صاف کرده با ترنجبین یا شامند غذا و شربت آخر روز بدستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنار کبی
پنج مثقال گل سرخ بلبله یک کاس از هر یک شش مثقال این چهار دارو هر چهار دارو درم افروخته جو شاییده و اگر خوا
گرم یا شامند یا صاف نموده تاده مثقال ترنجبین ده مثقال شربت حل نموده یا شامند شربت
ده مثقال عرق سیب خشک گلاب تخم شربتی آخر روز بنوشند غذا بدستور و درین روز با تا ظهر طعام و شربت
بخورند و صبر کنند و اگر غل خوب کرد که بدن پاک شد احتیاج سهل ندارد و اگر تمام دفع نشد و غلط باقی ماند
سند روز دیگر از بنفشه است که در روز اول و دوم و سوم نوشیده شده بدیند با مرط و حدیث انچه طبیبان زیاده
سازد که مناسب لائق و انداگر در بدن غلط غلیظ و فاسد یا شند روز ششم این حبیب بدیند محمونه یک انگ
خار قیون و دو انگ حبیب و طری نیم مثقال پوست بلبله زرد یک انگ گل سرخ مثقال راز یا نه یک انگ کوفته
بنفشه یک راز یا نه تازه یا گلاب حبیب سازند سحر فروزند و عقیق خالص نرود از بی این جلاب و در سطل بنوشند
بنفشه سنار کبی گل سرخ کاسنی راز یا نه شاه تره پوست بلبله زرد تخم کاشنی پنج کاسنی اکوسیه تر سبک زرشک شش
و آن خوابانی عناب سپستان جو شاییده صاف کرده با ترنجبین شربت یا شامند و ظهر طعام و شربت
بخورند و شربت آخر روز غذا برقرار و اگر احتیاج حبیب نباشد نیز دارو بدیند چه هر کم تر از حبیب است صفت
آن غار قیون دو انگ محمونه یک انگ با جلابی بود و یک فاشق اول آمیزه بنوشند **فصل هفتم** در
طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه راز یا نه تخم کاسنی گاوزبان شاه تره پوست پنج راز یا نه عناب یک راز
سپستان سی ان جو شاییده صاف کرده با قند یا شامند غذا بخورند آب گلوشت جو ان مرغ یا گلوشت لعلی
اگر گوسفند یک ساله است یا زبیره و دانه چینی در عفران آخر روز قند سفید گلاب عرق راز یا نه تخم یا بنگو بنوشند

روز دوم انیسون آن بادیان روی سبب کرفس برزاول اضاف نموده جو شانیده صاف کرده با گل قند
 ده مثقال بنوشند غذا و شربت هر روز بدستور اندک گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفس
 دوم افزوده جو شانیده صاف نموده با گل قند ده مثقال اصل آن ده مثقال گل قند است که در روز آفتاب
 ترتیب یافته باشند در آتش بپاشانند غذا و شربت آخر روز بدستور روز چهارم بسفاج فستق قطور یون
 دقیق فستق هر یک ده مثقال بر روز سوم افزوده جو شانیده صاف نمایند با ترنجبین حل کرده بپاشانند
 روز پنجم بادا که روز چهارم گل سرخ بلبله کابلی از هر یک ده مثقال جو شانیده صاف نموده با گل قند عمل
 کرده بپاشانند غذا و شربت آخر روز بدستور روز ششم بنفشه گل سرخ کانه را زیاده گاو زبان بالنگو اسطوخودوس
 بسفاج فستق پوست بلبله کابلی انیسون تخم کرفس از هر یک ده مثقال گل سرخ شش مثقال عناب شش مثقال
 فانیستان سی و اندک آخر روز بدستور روز هفتم سارگی بنفشه گل سرخ تخم کانه را زیاده گاو زبان بالنگو فانیستان
 از هر یک ده مثقال فانیون در کتان بسته بسفاج فستق پوست بلبله کابلی انیسون تخم کرفس از هر یک ده مثقال
 هر یک ده مثقال عناب شش مثقال فانیستان سی و اندک جو شانیده صاف نموده با ترنجبین ده مثقال و شربت
 ده مثقال حل کرده بپاشانند غذا و شربت آخر روز بدستور اما بعد از ظهر بخورند بدانکه روزی بسیار راستانند
 در آن روز بادیان بدینکه که با تمامه بادیان با هم ملغمه می شود و همچنین گاسنی جمع می شود که در آن روز
 او را مخرج برساند روز هشتم روز نهم روز دهم روز یازدهم روز شانزدهم روز هجدهم روز بیستم
 عرق را زیاده ده مثقال گلاب ده مثقال تخم شربتی ده مثقال بپاشانند غذا بدستور روز نهم تخم کانه ده مثقال
 را زیاده ده مثقال گاو زبان بالنگو شش مثقال فانیون قطور یون دقیق موتی منته هر یک ده مثقال عناب شش مثقال
 فانیستان سی و اندک جو شانیده صاف نموده با گل قند ده مثقال اصل ملکه ده بنوشانند غذا و شربت آخر روز بدستور روز دهم
 ده مثقال بسفاج فستق پوست کرفس هر یک ده مثقال بران اضافه نمایند جو شانیده صاف نموده با گل قند
 اصل ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز بدستور روز یازدهم می بدینند از مخرج که اگر گلاب را زیاده
 دو دانگ تخم شش مثقال صطک یک نیم دانگ را زیاده یک دانگ گل سرخ و مثقال انیسون از هر یک یک دانگ
 کوفه و بنجیه آب از زیاده تازه جیادند و آخر شب فرو برند و خواب نزنند و از عقاب آن جلالت نشانه
 پنج مثقال بنفشه ده مثقال گل سرخ شش مثقال بوسبب کرفس ده مثقال تخم کانه را زیاده بالنگو شش
 اسطوخودوس بسفاج فستق هر یک ده مثقال فانیون شش مثقال در کتان بسته تخم کرفس پوست کرفس

هر يك و در شغال غنابست از پستان سمي انه جوشانیده صاف نمائند با ترنجبین و در شغال شیرخت
 و در شغال حلاکه ده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور اما تا طهر هیچ طعام و شربت نمی خوردند اگر در شغال
 روغن گل سرخ روغن بابونه زهره گاو نیگرم بشکرم او ببالند و از آب چرب بخورد آب یک پیاله نیگرم بخورد
 و شافی از لوله ارمی و صابون از هر یک یک شغال شکله سرخ شغال سنا و کی و در شغال نمک گل سرخ
 خطمی گل بنفشه از هر یک یک شغال کوفته بنجیه شیان سازند و استعمال کنند و شیان خیار شنبه و اگر
 احتیاج بچرب باشد بنشیند و در وید بند صفت آرد غار یقون نیم شغال تر بدیم شغال محموده یکدک آب جلا
 نکور بیاشامند و در وید اول باقی دفع شود و در شغال غار یقون در طریق دادن جلاب و در اول بنفشه نیم کاسه
 رازیانه کاذب بانیان بالنگو و شربت نیم کاسه از یک و در شغال غنابست از پستان سمي انه جوشانیده
 صاف نموده با قند سفید و در شغال بیاشامند غذا و شربت آب با گوشت جوان مرغ بازیره و در غفران و در وید
 آخر روز قند سفید عرق بید مشک و در شغال کلابه شغال نیم کاسه بالنگو و در شغال بنوشند و روز دوم سبب
 پنج رازیانه اضافه نموده بچشانند و صاف نموده با قند حلاکه ده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور
 روز سوم طوطی خود و در شغال پویتیخ کرفس و در شغال اضافه نموده بچشانند و صاف نموده با خمیره
 بنفشه اصل حلاکه ده بیاشامند غذا و شربت آخر روز بدستور و در چهارم طوطی خود و در شغال پویتیخ بنفشه بیلکه کابی
 نیم کاسه شغال و در شغال اضافه نموده جوشانیده صاف کرده با قند حل ساخته بیاشامند غذا و
 شربت آخر روز بدستور اما در آخر آن شیر خشک که بهنگام کوه گویند اضافه کنند و در نیم قطور بون و در شغال
 اضافه نموده با خمیره بنفشه و در شغال حلاکه ده بنوشند و غذا و شربت آخر روز بدستور و در شغال
 افیمون در کتان لینه شغال اضافه نموده بچشانند و بطریق روز یک دیگر عمل آرند و در شغال کرفس و در وید
 بنفشه باشد این تلکین بدیند سنا و کی اسطوخودوس و در شغال پویتیخ بنفشه و در شغال پویتیخ کابی
 نیم کاسه و در شغال پویتیخ کرفس و در شغال افیمون در کتان لینه شغال کرفس و در وید
 اضافه نموده بچشانند و صاف نموده با ترنجبین و در شغال شیرخت و در شغال حل نموده بیاشامند
 غذا و شربت آخر روز بدستور و در وید محموده یکدک غار یقون و در وید نیم کاسه بیان اضافه نمایند
 و در شغال سنا و کی بالنگو و شربت نیم کاسه از یک و در شغال کلابه نیم کاسه بالنگو از هر یک
 و در شغال بیاشامند آخر روز غذا بدستور و در شغال اسطوخودوس و در شغال پویتیخ کرفس

و متقال منقی و متقال بر زاول اضافه نموده با گلشنه غسل و متقال بیاضا منده غذا و شربت آخر روز
 بستور روز دهم اسطوخودوس سفیج فستق پسته بوج کر فس هر یک و متقال افیتون چهار متقال
 رکتان بسته پست بلبله کابلی و متقال قطور یون و متقال دقیق بر زاول اضافه نموده بوج شانه و
 صاف نموده با تخم بنفشه و متقال بیاضا منده شربت آخر روز بهمان ترتیب منصف بدینند تا نصف تمام
 رزقار و نه نید شود پیران حبیب بنید برین صفت صبر قوطری نیم متقال غاریقون و دوا گام محمود
 بلد گام تر بدین متقال تخم حنظل نیم گام لاجورد و دوا گام صطکی و دوا گام نیون یک گام گل سرخ یک گام
 نقل یک گام کثیر اینها گام کوفته بنجیه حب سازند وقت نیم شب بخورند و اگر هوا مانع بگیری شده باشد
 و وقت معتدل بود سحر بخورند و از پی او جلاب ز سار مکی پنج متقال گل سرخ سه متقال بنفشه و متقال
 رازیانه دو متقال گاوزبان دو متقال با لنگ و دو متقال اسطوخودوس و متقال سفیج فستق و متقال
 پست بلبله کابلی و متقال افیتون سه متقال رکتان بسته متقه و متقال غناب پستان بست دانه
 بوج شانه و صاف نموده با تخم بنفشه شربت و متقال گلاب حل نموده بیاضا منده غذا و شربت آخر
 روز بستور چون عمل دیگرند و غنما بالند و شیاف عمل نمایند **باب چهارم در آنکه سهال کی با**
باید شربت قدرک و علاج حالها بدیه که در استفراغ بدیدید و اندر باز داشتن سهال چون افراط کند و
علاج داروهای سهل که کار کنند در آن چهار فصل است فصل اول در آنکه سهال را کی باز باید داشت
 بد آنکه هرگاه که در تمام استفراغ گردد و تشنگی بدیدید وقت باز داشتن سهال آید و هرگاه که تشنگی بدیدید باید
 اگر چه دارو کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و باید دانست که تشنگی از پس دارو بدیدید
 همه است استفراغ نباشد و لیکن بعضی اسباب گرمی و تشنگی معده و مگر باشد تا بعضی اسباب
 گرمی و تری دارد و بعضی اسباب حرکت خلط صفراوی پس هرگاه که تشنگی بدیدید این اسباب را نگاه
 باید داشت که تشنگی سخت شود و اسهال با اندازه شده باشد واجب بود تدبیر بازو دشمن آن را با آنکه
 دارو خلط را که بدو تعلق استفراغ تمام گردد استفراغ خلط دیگر آغاز گردد و حال باز باید داشت مثلا اگر
 دارو از برای استفراغ صفرا خورده است استفراغ صفرا گردد و اسهال بلغم آغاز گیرد باز باید داشت که افراط
 میکند و اگر بعد از آنکه صفرا و بلغم را زاند و گاه بسوار سد افراط از مد گذشت باشد و چون کار با سهال طعن
 خطرناک بود نباید داشت که هرگاه دارو خورده شود تعلق ماه استفراغ خلطی دارد و حبیب و جلاب را بسیار

و اگر هنوز وقت دارد و مانده باشد غلطی نگیرا که نیک ترست بخیر سازند و استقراغ کردن گیر و مثلا اگر دارو
باشد که با استقراغ سودا تعلق دارد و سخت استقراغ سودا کن پس استقراغ سودا پس استقراغ بلغم پس
استقراغ خون اگر چنانچه از بلغم و سودا رقیق ترست و فریاد تبارک و تعالی اندر من و مردم این قوت نهادن است
که خون را گاه بدارد و بدارد و بدارد از بهر آنکه حاجت بدان بیشترست و خدا را شتی مستحق بدان برپاست هرگاه
که دارو قوت طبیعت را ضعف کند و بروی قهر کند خون از وی بستاند کاری با خط باشد بدین سبب
گاه بدشتن قوت سازند استقراغ با هم ترازد و استقراغ باید و شست از بهر آنکه هرگاه که با استقراغ حاجت آید
قوت ضعیف شده باشد نصرت ضعیفی قوت پیش از نصرت آن غلط باشد که استقراغ آن بکند هرگاه که
ضعف پیدا آید اندر حال استقراغ باز باید و شست اگر چه هنوز از غلط بسیار مانده باشد و هرگاه که ضعف نماید
ترسد و استقراغ تمام باید که فصل دوم اندر تدارک استقراغ و علاج حالها بدیهه در استقراغ پیدا کرد هرگاه که
مسئله استقراغ تمام کند و از پس آن فواید پیدا آید پس قول مقرر روغن گل و آب سر و برشند و بدینند و
اطراف بر و مال یا تروارند و دارو پاک عطسه که تده و دینی میزند و هرگاه که بوزن حرارت پیدا آید یا
آن پس قول به بند بار و روغن بادام و بار و روغن خرم که در بهجت میزنند و بهر ساعت بخوراند هرگاه که از خوردن
ما فی ذلک بکمال قوت که کند هم بدین معالیهاء مذکوره و در غشها و مسکه و درون گند تازه هر کدام که باشد شکی نیست
پیران آنکه چند کت از این معالیهاء در روغن خورده باشد و اندکی سرکه که آب سر و آینه خورند و در روغن چینی از روغن
هرگاه که از خوردن او رنجی پیدا آید یا بی وسبب بخورند و آب سر و شکر کنند و آب سر و بر سر بزنند از خوردن
خرنوب سر و سرش یا سرصف و شکر پیدا آید روغن گاو و مسکه و معالیهاء در روغن گلاب سر کرده و
شکاک یا روغن بادام و صمغ عربی را باید با لاسفالی بریان کرده و صلا می نمود و هر شربت که باشد
هر کدام که باشد باید و آب سیب آب انار و شور با می میزند و سودا را و افراط فریون الکبشکاب روغن
و صمغ عربی و کل آنرا باز توانی شست و صندل گلاب کافور بوسیدن باید و هرگاه که پس از دارو می شست
خواب آید بیشتر یا کمتری بشیر تازه بمانند چنانکه شیر فرو تریا شد و بخورند تا مضرت دارد و زائل گردد
و بسیار که برده میشست و اگر از دارو با توله باز قرار و چون شل بخورند و خیال نکند در و ناهشی و در
پیش تن و یا شنه بکشد و معده مستی پیدا آید بشما فرم یا تخمینه شکم فرو در آند و و شتال صندل
سودا آب خوردن و قوت گرداند و دارو را در غل آرد و یاری و بهر و بسیار بود که چیزی قان

چون آب و سبب بزمیدن معده را قوت دهد و پیش نشین باز دارد و دارو را بقدر معده مائل سازد و عمل در آورد
 جالینوس میگوید که شخصی استخوانیاد و نوزده ساعته استغراق نکند و پس از آن در معده خوشتر نیست
 که گویا با هم میکشد و می نشاند که نوزده ساعته فرمود که تا میوه قابض نبرد و حال آنست که اهل تشنه و تشنه
 نباید که در سبب آن بود که دارد و در معده مانده بود و خلط را با نجاسات میوه قابض هم معده انقباض
 کرد و قراهم آورد و بصیرت را در او را فرو برد و در هر گاه این تدابیر نیز ناکام نیاید و نوزده ساعته و خوشتر نباشد
 خیر و در حرکت بسو بالا کند و پیشان شود و چیز بر نیاید و در اعصاب که منگی پیدا کند و فصد بکند
 و اگر این اعراض نباشد و در او قوی بود و نیز فصد لازم باشد اگر بعد از سه روز نباشد زیرا که اخلاط که در او
 حرکت بهم آن بود که بر عضوی ریزند و سبب میشدند و یا آماش شود و با عضای ریه مضرتی رساند و در
 غیر سسلی می تبدیل مزاج کافی بود و احتیاج به تجزیه فصد نباشد مگر آنکه جمعی شود که آن هنگام فصد لازم
 بود و اگر در او از معده بدین طریق فرو برد و در شش براندن کند تقویه معده را پاک یابد که در ریه که در
 و از آنکه تقویه معده را برساند که گرم خورد و با کمک آب معده گذشتن در او از معده است که هیچ کس
 کند و قنای سوزش دل نباشد و از آن روغ که در او در انداختی و سه سال هر دو افشاید که امراض نباشد
 که آنکه از افراطی نمی باشد و اگر بعد از سه سال نفع پیدا کند و چون آمدن که و باز هر جوانی چهار چوب
 دوغ که نافع آید و با لیمو روغن گاو و سکه و بلعیا در باز داشتن مضرت دارد و معده عمل عظیم آید
 هم بخوردن و هم بالیدن شکم دوست و پاک و در دفع سوزش و پاشنه و ضعف تشنگی این و غنای و لعاب
 کشکاب بر روغن چرب کرده و صمغ عربی بر روغن چرب نموده و آب بی و پنجاه پانار و زرد شک و سیاق و
 شوربای مرغ چرب فرود و تجر آب سر و تشنگی در آن آب است فصل سوم انداز داشتن
 افراط اسهال که اندازوی کار یعنی در وی قی افراط اسهال که از دانه می کار یعنی در وی قی افراط
 و سه سال از این بغل پاهای از این ان بطناها یا بنوا بار یک پیچید و آغاز پیچیدن بغل از این
 را آن باید کرد و باید پیچید پیچید و در او درون تا سه روزه و هر قدم و تریاق فاروق یا فلوینا و دادن
 اگر ممکن باشد بگر مایه باید بر دماغ کند و آب گرم در دهن او بیاورد و نهاده و خاصه سکه پشت پیچید
 و دانه کرده بر سر گرفت و سکه چرب کردن کرده تا نجات را بداند و اگر عرق بیاورد که عرق افراط کند سر
 بیفتد آب بی شراب را و با طایفه بیاورد و آب بی و آب بود و تر اندازد اما باید مایه خاصه

اندر بست و گلابی کا نور و صندل بوییدن میباید ضما و اسهال صفت آن بست جوانی جواب مورد
 گلاب با شیر خروشیامی ضما و ساخته بر معده بنهد سخت صواب باشد و هویک خانه معتدل کند از بهر آنکه هوا
 گرم تکمیل کند و ضعف آورد و هویک اسهال را با نذر و ن تن باز کرد و اسهال زیادت کند و لقمه جید
 نان اندر آب آن ترش تر کند و بدیند و پس آن نان که کاک آن قسمی از نان است سودا نذر شراب بگوید
 تر کند و فاشتی خیار نان بخورد و صواب باشد و بست جو یعنی آرد جو یا اندکی تخم خشخاش سودا سخت نیک باشد
 و شیر تازه جو شانه چندانکه حتی آتیا کی او کمتر شود و سودا و بواسطه آنکه او قوت میبرد و در او باز داند و نورش
 نباشد و لقمه کبر اگر جراتی با فراط کند و نذر شیرشاید و در هر گاه مزاج سخت گرم باشد پیچول و صمغ عربی بگوید
 و گل از بنی برغن کل چرب نموده بر بستر شسته یا بر بید یا شرباب مورد بدیند و اندر باز دشتن تیزی از
 رود با مسکه و روغن گل و سخت نافع باشد و اندر ضرر که برود و در سد غذای از چند روغن آن گندم صحرایی آ
 که در روم میشود بدیند و دادن نافع بود و چون اندکی پیش آید شقاق داخل کند و نان اندر شراب قابض
 یعنی شراب سخت و دو کاف است از میوه ها آب غرور مناسب بود و آب سرد هم بخورد و اگر اسهال با
 با میته اطراف و را بطرفی که مذکور شده بر بندند و این در او با بکار برید و گاه فلو نیان و تریاق السطین
 ترس غشادان مرکب است و آن و ضما و قابض بر معده مالیدن بسیار شاد و بریان کرده شود و در وضع
 گاه و جو شانه چندانکه سطر شود و دادن محر و غیر محر و را آنچه درست مناسب آید و آنچه در خون بر آید
 مناسب نافع بود و تعریق یعنی عرق کردن آب گرم با فراط خوردن بوییدن عطر با خشک و معتدل هم نیکو
 آید و فراط اسهال حب السطین خوردن پلا و چرب بجز بست یا ماست نیز نافع بود و جالینوس گوید و بر
 سقمونیاد و نذر تنقاع تمام کرد بعد از دو روز سوزش در که در رود که او پدید آمده و هر گاه تعاضا کرد
 نقل بسیار بیرون آید چون در حال ادنیک نظر کردم و تفحص بواجبی نمودم هر که قولنجی بود و هر نوع دواها
 مسهل خورده بود و در او وضعیف شده چون قهونیان خورده روده از خرداشیده شده و فضلا که اندر
 تن او بود چون در او ضعف هفت یافته بود و نذر که بدینجا نماند و هر گاه فضلا جمع شد و در او را
 بر بجا نیک و دفع شد و نغمه نمودم با عذرا و الا زخند و روم باز و ان ساختن منتهی که شرباب آن ساق نیز
 فرمودم تا رود و بار آید که نذر نان اندر شراب قابض خوردن فرمودم از میوه از عرو را میباید اندر
 اندک از آن نج بکی خلاص یافت بدینکه بسیار دوا بود که چون فعل خود تمام با میته و اگر دوا فعل خود

تمام نکند هنوز عمل خواب تشنگی پیدا نشده باشد نباید پرسید و منع اسهال نکند مگر آنکه دوا با اسهال
 غیر مطلوبیت دارد و در بستن آن مضطر شوند حد و بار باد و غ کا و دوا در هر حیوانی باد و غ کا و محرست و تشنگی
 با ماست **فصل چهارم** در علاج آنکه دوا را نکند هرگاه دوا را نکند ناف پیچیدن گیرد و تشنگی حاصل
 و تشنگی خستین باریدین آید و هرگاه تشنگی این حالتها پیدا آید در حال خفته باید که در تاشیاق نیز بکار برد و تا فراغ
 کند و در مشغال مصطک سوده باب گرم خوردن تا فم معده را قوت دهد و دوا را دفع نماید و بسیار باشد که چرخ
 قابض چون سید آبی تا فم معده را قوت دهد و دوا را دفع نماید هرگاه تشنگی با سوسو و نفید و عرق جسم
 استفراخ به سرسانداری حرکت نسوی بالا کند و چیزی بر نیاید چرا که در حال فصد باید کرد و علاجی نیست
 اگر دوا روی هیچ اثر نکند البته فصد باید کرد اگر بعد از دوا باشد صواب بود و از هر آنکه هم آن باشد که اخلاط
 حرکت کند و اجضوی از اعضا در نیاید و بسیار بود که دوا را سهل و براند کار آید و تشنگی که در دوا را قوت
 کند چون اخلاط را با آب غسل یا آب گرم نمک انداخته و دستور کرده دهند تا دوا را اندر کار آرد و هرگاه این
 علاج اثر نهد بخشد تدریج فصد و نشیاق کنند و هرگاه سهل از معده فرسود و این تدریس با سوسو و در هر چه
 پیدا آید جیرتی باید کرد و چنانکه ممکن گردد و تا معده از دوا پاک شود و از پس آن جلاب آب سرد باید خورد
 مرا و از جلاب درین محل شرب صری و قند است و گلاب باب تخم در آنکه دوا را می سهل بلغم بگونه دهند و
 با تخم دادن جلاب بکودکان و پیران و کیف خواران چون افیونی و بنگی و شرابی و دادن جلاب
 به مردم زخمی و آنکه تپ از دوا دادن جلاب بخواب در آن فصل است **فصل اول** در دوا سهل که از
 بهترند و دهند رب هلیله رب ترب بسیار و طریق ساختن رب هلیله کوفته و نشیاق کنند و باب تر کنند و در آنجا
 دارند و جلاب آنها را بر روز تا پیشتر او حل شود پس آن آب با بیرون آورده و تشنگی کنند و اگر دوا نکند
 و در آفتاب خشک کنند آن چیزی شود و مانند صبر اندک از وی کار بسیار کنند بمقدار شربت آن از دوا دوم تا سه
 دوم و گاه از قهونیا بدو یا رنگند و تیر باشد و هم بدین طریق از ترب رب سازند و قوت او نیز و یک بقوت
 قهونیا شود با فانیست شربت بدین اسهال قوی کند و مره از وی باید و این سخن از محمد ذکر یاست تبار
 سیکوید که من از تخم حظل بکروم هم بدین طریق با مترا دوا و گسترش و شربت و دوا هم که است در دوا
 بود و اسهال بلغم تقویت میکرد و چشم و سر را سوسو و شربت از فیتون و سبکاج نیز بدین طریق سازند و دوا
 اینها را بر تقویه توان کرد و تندی آنها را چون خواهند خورد و دوا را بسیار شیده تناول نمایند و اگر اندکی

ام العائن
ستمنو نیا در شکاب مل کنند متفرغ کند لیکن پس سقوده نباشد مگر ضرر شود و بکار دارد و گاهی بکلاب یعنی
قند ستمنو نیا را دهنند بدانکه ابل تخم و کسانیا را که از دار و کار زیان بود علاج دوا با بغذا با دیگر و دیگر خوردن
و بطلاسی و شیا و اسهال با دیگر و و بعدا و دار و خوردن که کرامت داشته باشد سداب پودند و کفر من به و
کل خراسانی هر کدام که باشد بسیر که و کلاب چکانند می بوند و اگر از پیش از کشتن این نباشد باز و با بنند
و چیزی تا بجز چون بی با گل سور و حب اندر جلاب کلاب ارد که قوام او سخت باشد و حیدر و بر و و همچنین
با عمل اگر محرور باشد رایت به بند و استخوان باشد که و غ ترش در جانی شک ننهند و یکشب با دوا آب ارد
صافی بر سر آمداده باشد و غلیظ تر است شده آن با است است او تسکین جرات کند و اگر بیشتر خورد شود
طبع اجابت کند اگر اندکی ستمنو نیا اندروی غل کنند و اگر ستمنو نیا اندر آب و آلو خشک یا داب تم بر یکبار
شراب لویا و آب سار و یاد جلاب حل کنند و با باشد صفت داروی که کرامت ندارد آلو بسیار و یک
سیب اندر جلابی ننند که در سقومی ستمنو نیا موافق شربت حدس طبیب حل کرده باشد با دوا آن جلاب بخورند و آن
آلو تر دانه خند بکار دارند طبع اجابت کند و هیچ کرامت طعم از دنداشت باشد صفت داروی تربد که کرامت
ندارد تربدیم گرفته یک شربت اندر صردم بوشانند چون به پنجاه رسد آنک ستمنو نیا بر و حل کنند و شکر و
افکنند تا شیرین شود پس آبی یا سیب باره که در اندر و نش نند کیش با دوا آبی بشیر قند زده بخور و صفر او
رطوبت بخنی استفرغ کنند آب نار شیرین ترش را که با تخم ادراکو قند باشد افشوده و شکر و اندکی حل کنند
سبله لطیف است لیکن کسی که اندر حلق و سینه و ریه باشد نشاید مسهل لطیف که تن اگر کمیند شود
را ساقط کنند صفت آن ستمنو نیا بکیرم مغز تخم خیارین مغز تخم که و از هر یک پنجم رب السوس بکیرم تخم
که در پنجمین است و دوا قند ستمنو نیا با مغز کهنه یکجا سوده و آب بی ترش صافی درین ترکیب کنند چنانکه او را
بنوشد و آبکش نرم بوشاند و تقویم علی بشود و همچنین تقوینان در و حل کنند و بیشتر این جلاب و از ده
شربت سبک شش شربت معتدل باشد صفت حب المسهل که اندر سپکاخونی و صفر او توان داد و کل سرخ
پنجم رب السوس نشاسته از هر یکی بکیرم تربده درم صندل سفید و دایم و نیم کافور با نذانه حرار
و اندرین جلاب شیرین بکیرم و کمترین الکی ستمنو نیا مشوی غل کنند شربت بکیرم که اندر تپا
صفر او توان داد و کل سرخ طباشیر از هر یکی بکیرم عصا زرد شک بکیرم ستمنو نیا مشوی و آنکه
صندل سفید و الکی کافور اگر حاجت باشد بیشتر شربت و کمترین جو با کلسنی حب کند جلاب یک شربت

باشد که او را ش خود که مسهل است صفت آن رب سبب سکه درم ترید یک درم و نیم سقمونیا مشو نیم درم مصطک
 نیم درم خود خام نیم درم سکه شربت باشد طبع نرم کند و معده را قوت بخشد و ناطف مسهل و آن جلوه است صفت
 آن ترکیب کدخنه و بالوده بقوام آورده نیم من سقمونیا مشو یک مثقال اندر یا تله آتش نرم ناطف کند و سفید
 بیضه مرغ نیز افکند چنانچه رسم است مقدار یک و قیه شیرینی یک باشد دیگر ترکیب کدخنه و آب
 آبی گذارند و اگر ترشی خواهند یک غوره گذارند مطبوخی مسهل خداوند نزل را سود دارد و نبشته خشک نیم درم
 پنج سوسن تراشیده نمیکوفته ده درم در یکین آب ترکند یک شب پس تا قش نرم شود شانه تا نیمه آید
 بست درم ترکیب دین و وی حل کنند و بیا لایند یک شربت باشد صفت که تندرستی از بهر نگا بد اشتن
 تندرستی بروقی که شاید نگا بدارد صفت آن صمغ حب الخضر که آنرا علك ابطم گویند از صمغ مقدار یک درم
 یا دو درم و یا مقدار دو دانگ یا چهار دانگ یا چهار دانگ سقمونیا بیامیزند بخور ناطف اجابت کند
 تندرستی که تندرستی را نگا بدارد مغز نیم معصر چهار درم نیون نیم درم مغز بادام چهار درم بکوبند و
 با ترکیب شنبه مسهل مصطک لطیف صفت آن مصطک یک مثقال شکر دو مثقال هر دو را بر آب بسیار بپزند و
 خوب آب سرد بخورند و بخسیند طبع نرم کند و معده را سود دارد دیگر پیش از طعام ده وانه آنچیز خشک
 بخور ناطف نرم کند معده سود دارد بخور بن ذکر یا گوید چای نیم شربت پیش از طعام بخور ناطف نرم کند
 و آشنا میدن روغن ثفل خشک اخراج کند فصل دوم در دادن جلاب کودکان پیران بدانکه داروی کار
 چنانکه بگویدان توان او همچنین پیران نیز نمیتوان او لیکن اگر معده بدان محتاج شود و ضرر کرد و شربت یا
 ملین دهند و اگر بدان کار تمام شود شربت یا مسهل که قوی نباشد بدیند جلاب که قوی نباشد یا یا را
 مناسب است در کودکان اول اگر تواند شیان و قبل طبع را نرم کند و همچنین در پیران گاه بطلاها مسهل
 علاج کند بهترین در پیران علاج حقنه است بواسطه آنکه ضعف بهیوشی نمی آرد و کودکان شیشه خشک و
 ترنجبین و خیار شنبه مناسب است و همچنین در پیران و در اطفال بپزند عینی و غاریقون مناسب است تمام دارد و
 از هر کبات جهت کودکان قرص طباشیر نرم و خمیره نبشته و مجون نبشته و لعوق نبشته و لعوق خیار شنبه
 مناسب است و در پیران ایاریات خون یا یاریج جالینوس یا یاریج فیکرا و دواء المسک تلخ و اما یاج
 روغن مناسب بود اما شربت کمتر و در برای پیران بهترین از آنچیز است که تقرط کوفته بخورد و در
 فصل سوم در جلاب دادن کسانی که عادت بخوردن کیف دارند چون افیون و شراب و نیک

اگر محتاج شوند و رنگی و شرابی را خورون بنگ بوقت دیگر اندازند و آن بنگ را بروغن بادام حریب
 کرده بخورند و باروغن گاو تا بیست و قبض او را دفع کند و در شراب آب یا عرق میو شنبک یا کلابیخته
 مخرج نموده بخورند و بلغمی و سودا و خف و شراب تنها براسه منصف است و در شراب معتاد شراب آب که کند و اگر
 کم کردن ممکن نباشد بشرط آنکه در ایام منصف میان و زیک بیا که که بوزن یک رطل باشد بنوشند و همچنین بیا
 شنب این در شراب انگوری است اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری بیا نیز بنوشند و عرق را با کلاب یا آب نرم نمند
 و اگر دایم آنچ باشد بقدریکه تواند کم کند اما در افیون اگر گشتخص افیون بکیار بنخورد و آنجا بسیار سوسل و آسان
 است و همچنین آن ساینکه و بار بنخورد بواسطه آنکه وقت اگر داند و در آنکه افیون سه بار بنخورد بسیار است
 مگر آنکه بختن نرم علاج کنند و در افیون منضجات داخل کنند یا مقویات قلب معده مثل زعفران و نم
 کرفس در یونید یعنی بوسطی و قرض مثل این ترکیب نیا که مسهل در کتاب قرا باین بجا نیکو است و در
 کتاب دیگر ناید و شادان فلونیا مسهل بدیند چون مسهل مثل و او المسک است تلخ و اربابا و جها
 بخورد وقت افیون بگرداند چندانکه ضعف دارد بلکه همچنین که سه چهار است برآید افیون بخورد و ضعف نیاید
 و بیه چهار دفع مواد نماید و بر آن می شکم افیون بهتر از ده دانه انجیر است که در قاشق عسل را شربت کرد
 و آن بخسایند باشد **فصل چهارم** در دادن جلاب بمری که زخمی باشد اگر زخم بر سر باشد و حاجت
 به مسهل نبوی علاج بهتر و از زخمه نیست شیانیت اگر زخم در شکم و پشت باشد آنجا مسهل در پشت
 و شوار است که قنچا بخت باشد و ضرر شود آنجا جز ملینات علاج نیست طلابی که مسهل باشد بسیار
 است اگر زخم در اعضا می اسفیل باشد و در سهولت نرم جویند و آنجا ترس نباشد در وقتیکه مسهل نبوی
 و منداز مقویات دل و باغ و دیگر البته غافل نباشد و اگر در آن درد او باروغن بر زخم مالند مقویات دل و غن
 دارد و غفل کنند و بنفاده حکم نمیند و بهتر آن طلاء الطف است که از مقدار خورده باشد که اخلاط در آنجا
 تبدیل با تجلیل که غلبت خرج شود و حاجت مسهل نباشد **فصل پنجم** در دادن جلاب بمری که تب
 دارد اگر به بزم کردن شکم و دادن جلاب محتاج شوند روز بجران را پیدا کنند و بهیچ وجه روز بجران
 را مسهل و ملین نمیند و غیر روز بجران رتبه نامناسب است بخت نبشته و قرض نبشته ملین جو شانه و بسیارند
 نبشته و رتبه باقی جو شانه که دفع بلغم باشد غیر روز بجران بدیند و در آن روزها که مسهل نبیند روز
 چهارم و گاه سوم بود و پنجم و یازدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم و یکم تا چهارم و بجران پیدا کنند چون امراض

از چهل روز گذشته بهر قوتی که طبیب خواهد و مناسب حدس خود و اندامین و سسل بد بد سسل و ملینی که
 در پنهان مناسب است شربت و ترنجبین و گلشنه و خمیره بنفشه و شربت بنفشه و قرص بنفشه و جوشانده
 که سنا و کی در آن باشد گل سرخ مناسب است و مسلمات و ملینات آن به نفعات داخل کنند و در غلب
 خالص و غیر غلب خاص و اثر هیچ شربت یا بهتر از آب نارین مستحکم نیست و گاه در آب کشک که آب جو
 باشد مخلوطه داخل میکنند و در پنهانی یعنی ترید و زنجبیل و حب بسیار بسیار مناسب است و در تب سودا و
 هیچ چیز بهتر از سنا و کی و افیون و لاجورد نیست و در جوشانده سسل صفر چون تخم کاسه و بادیان گل سرخ
 و ملینات مناسب بود و در تب سودا و کی و دار المسک تلخ بسیار مناسب بود و در تب موی بعد از
 فصد سسل پسند بهتر از آب ترید و شربت نیست اگر ضرر شود یک نخود مخلوطه مشو در آن اخل کرده بنشیند
 و شیاف از نمک و موم و شکر سرخ سازند و اگر خواهد قوی تر شود سنا و کی داخل کنند و در شیاف
 روغن گل سرخ و شکم او بالاند فصل ششم در دادن جلا سب بچا س که در عوامل طبیعت محتاج سبیل شود
 اول چیز یا نرم و ملین بر سبیل بنفشه و شربت بنفشه و خمیره بنفشه و همچون بنفشه و اگر ماده ازین محتاج
 شود هیچ چیز مناسب تر از فلو س خ یا شنبه نیست که ضرر ندارد و با ساقی و بی حبش شکم را فرود آورد و در ادویه
 حوالی القیه موز داخل کنند که مایه ناصیت نفع دارد و سسل است بهر وجه ملین بجا مایه ناصیت تمام دارد و
 مر قیاس به نیز نافع است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسهل و مقدار شربت مرکبات آن بر
 فصل ششم **فصل اول** در قانون ترکیب ادویه مسهل و مقدار شربت آن چون حاجت منوی اطبا
 بدوی مرکب بجهت آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوب است بخوبی بوده باشد که در وقت
 سفر و بی در اوقات یافته نشود که تدارک آن تواند نمود و ناچار آن دوا را بدیگر مرکبات سازند تا مطلوب
 بمحصل پونید و ترکیب آنست که از هر کدام از آن ادویه شربت تمام گیرند و مخلوط سازند و همین عدد ادویه
 بکار برند مثلاً دو ام مرکب در صبر و خنظل و غار قیون که در بدین صفت صبر و درم ستمونیا یک درم خنظل نیم درم
 غار قیون یک درم که مجموع چهار و نیم درم شد که نیمی آن خنظل ربع باشد یک درم و ششم حصه درم مقدار
 شربت بود یا آنکه ربع شربت مسفره مذکوره که مطلوب است بگیرند بدین طریق صبر نیم درم ستمونیا ربع درم
 خنظل ششم حصه غار قیون درم مصالحات درم کرده آماده سازند یا حب کنند و به بدین شربت است که گفته
 بقراط و جالینوس که حمام پیش از دوا سسل واجب است بیک روز تا دو روز یا به سه روز نیم بواسطه

آنکه میگذارد و خلط را و نرم میکند و تقویت میدهد و صلاحت را و تحلیل میکند خلط را و معتدل میسازد بدن را
 بدفع خلط و خروج آن خلط با سانی چنانچه جاری میشود و از آن مهمل آنکه یک روزه دار و دوار آتش نماید
 طرفون را با ورق عناب جهت تخدیر ورق با شرف و تچ در دهن آرد و کسی که ترس از را بخاک آن بندد
 مستخرن را تا بومی خوش بویید وقت تناول کسیکه ترس از قی به بند و اطراف را تا بقضات مقوی معده
 و کبد کاربان ریاس و التفح و السفرجل فائده جهت یار مهمل آب گرم بخورد و قدریکه حل کند
 حب آب با چون لعابات و مرق چون مهمل کار کند آنها را اندک گرم خورند تا کار کنند و چون
 در مهمل خورید پیش شکم باشد پس آب بخورند و قدری چند برود و غذا را بعد سهال قی لذت جید البوی
 حسن الکیموس چون چوده مرغ کم خورند از اعتقاد جهت آنکه اعضا غالب است جذب میکند بقوت مثل غذا
 زیاده از اعتقاد قی شود اگر بقدر مهمل بخورد و بر معده گران میشود در نیم صورت جایز باد شود و بد آن
 امری صعب خطر بعد جلا طعام اشکم سیر خورند و چون کسی مهمل خورده و سهال افغ نشد اگر ممکن
 سبک بکین قبل بهتر و الا نه حرکت دهند با کل قوال فیض مثل سفرجل یا بختنه نرم یا شیان مسهله شلجم
 تمسکین بکیر و فخر است چون کسی مهمل خورده چه اگر کسی راهی داو و عمل نکرد در سه روز خواهد که مهمل
 دیگر ندهیم هلاک است این کلیه است فصل دوم در شرائط و مراعات ترکیب سله باید که در ترکیب سله
 مراعات تقویت دل و فم معده و دیگر کند و یا جبرین منضجات و تقویات و آنچه قوی بود و صلاحت و تیر و حل کنند
 تا سختی قوت آن بشکند و استعمال مهمل در وقتی باید که هضم طعام شده باشد و اشتیاق طعام گیرنده تا
 قوت بشکند و طبع کلی بتدبیر مشغول شود و مردم ضعیف ترکیب ضعیف معده و گرم مزاج را چون سله یا
 احتیاج اقتدر یک ساعت قبل از مهمل غذا لطیف خشک مسکر صغیر باید خورد و چون خشک آب یا نارین
 و بعد از مهمل طعام نمک را کمتر خورند و معده و ششگاه را گرم دارند و موجب رها شود و اگر استخا که معده گرم باشد
 تاب نیارد و اگر گاه غذا لطیف مسکر غلظت از مر قواء مناسب است قبل از این و هیچ نباید خورد و مگر وقتی که
 ما بوی نشود و قطع عمل کند از شراب اگر مطلوب بود و مختار اند و آب سرد گاهی تقویت بد قی چنانچه از ترکیب کلی
 چون ترک تجرع و هر فوتی و مجلسی جایز کند و گاه بکند احتیاج تشکین مفروده بود چاره نباشد با احتیاج بخورد
 و تجرع آب گرم مهمل را بیاورد و بد جهت نگی عرق بدیشک که طین است و ادون نافع آید و جواب مهمل را قوت
 دیاری نه بد و قوت ملین را بشکند و بعد از مهمل در پی حمام هم باید رفت تا بعرق باقی فضلات دفع شود و اگر

حامی است یا بد و یا سبب پدید آید علامت عدم تقابله بود و بعد از حصول تقیه طعامی و شرابی که در آن
حدی در اقامتی و طبعی سخت غالب باشد از شیرینی و تلخی و شورین و تلخی نخورند و آنچه سخت سردتر کند باشد
هم نخورند و آنچه نجاصت صیفی در درجه سوم و چهارم باشد تلخی نخورند و آنچه سرد کنند شیر نخورند و کتفا
نمایند مگر مصلح از خشم که مقدار آن باشد فصل سوم در تحقیق داروهای مسهل و آنچه صدها دقیقه است که بکار
باید داشت اول آن تحقیق در خوشبوی مقوی ل با دارو مسهل تا دفع ضرر دارو کنند و مسهل را بکار نمایند تا دارو
مسهل بدو داخل نکند بواسطه آنکه مسهل را باز دارو سوم آنکه دارو مسهل سخت شیرین باشد از هرگاه که خد آنرا
بسیب شیرین غذا خود سازد چهارم آنکه دارو با با یکدیگر آمیزند و مسهل که یک قوی باشد و دوم ضعیف یا بنمیزد
بواسطه آنکه از قوت دارو ضعف را بشکند تا آنکه دارو تر قوی کار خود تمام کند و قوت در ضعف بیرون
عمل در آید و سخت دراز کشد و ضعف پیدا شود پنجم دارو مسهل را با دارو که قوت او زیاده کند و داخل میکنند
چنانچه با ترید بنجیل اضافی نمایند ششم دارو که موافق را با دارو با معصرت ترکیب کنند بواسطه آنکه دارو قایلین
بعضی را به تنگ میکنند و تریق خون ابو خط را بفرزند هفتم آنکه بواسطه دارو بکار برند تا ضرر را بدارند و هشتم
دارو با که اندر مطبوع گداخته شود و تلف نماید مقدار شربت آن را باید داد چون نمک پخته و صمغها و دارو که آن
ثقل باشد بوزن او ضاعف کنند چنانچه شربت هلیله و درم است و در مطبوخ شش درم میکنند مثلاً ترید اگر در حب کم
نیم درم باید کرد و اگر در مطبوخ کنند و درم باید کرد و نیم آنکه درم دارو اگر ترکیب خواهند کرد با چهار وزن او از قوت
او که نه باید بیشتر باید داد و مثلاً ترکیبی که از ترید و غار یقون هلیله و صبر ترکیب کنند و اگر ترید تنها بود غایت
دو درم است و هلیله چهار درم و غار یقون یک مثقال و صبر ترکیب کنند و اگر ترید و درم چون ترکیب کنند
هلیله یک درم ترید چهار دانگ غار یقون نیم درم صبر چهار دانگ دارو با بدین قاشق تا اندهم یک شربت تند
ساخته شود فصل چهارم در ذکر معاینه کلیه طرق ساختن آنست که چون از چند دارو بسیاری از
بریکه شربتی تمام باید گرفت و در هم آمیخت چنانچه ترکیبی که از سه دارو مسهل ترکیب کرده باشد هر عدد
اولت درم باشد باید داد علی هذا القیاس همین عدد و عبارت است از نیم درم چنانچه در ضعف و سه در
ثلاث و چهار را ربع و پنج خمس و شش سدس و هفت اسبع و هشت را ثمن و نه را تسع و ده را عشر
مچون ترمس خداوند نفوس را و اجاع مفاصل را و اجاع کلیه معدده و قروح امعاء را سودا و دوا و با
بشکند و خداوند استقامت و یرقان او و دوا را سودا و دوا و اجاع نفوس و مفاصل مخصوص است

چ و لقه و قونج بلغمی و ریک و تشنج و استرخا و اعصاب اسود دارد و فضلا که در کرده و متاثر بود و فرو دارد
 نیز بکشد و مسهل قه سیت اخلاطش غار یقون اسارون قرد و ما تا تخمدان فرقیون فوه که پسند
 پیش گویند زوفا خشک از هر یک یکا و قیه قطور یون و قیق سبشت او قیه خطیانار و می شش او قیه شش
 هم کف از هر یک و او قیه سینه قطار از هر یک سته او قیه زرا و ندطویل اصل عطف از هر یک و او قیه
 نخواه قافل هر یک و او قیه سنبل الطیب پودنه کوهی فله اسالیون کما قریوس استقر یون از هر یک
 شت او قیه همه را بگویند و بپزند و با بکین صفا بشوند و در لایم به سیج بکار برند شربت از هر یک شتال شست
 ده و در دو المسک طنج و طوبیت معده را بر دارد و اما س حنجره و تنگی نفس و قحقان سوداوی را
 سود دارد و مسهل میانه است اخلاطش فیتیدین و می صبر سقوطی از هر یک شست درم ریوند چینی
 شست درم تا تخافه زعفران تخم کرفس از هر یک چهار درم چند بید شربت کیدرم نیم مشک کیدرم بطل شستند
 به چون عالم سته قونج را بکشد اخلاطش خربوا و قفسا فوج مندی فخل دراز میل از بخیل بلبله کما
 مایه قفل از هر یک بکشد شتال تخم کرفس سنبل زعفران صطکی از هر یک نیم شتال تریده و شتال استقونیا ده
 شتال با بکین صفا بشوند شربت و درم عجول سبکینج همه انواع صعبا بکشد و باطل کند مسهل
 فوسیت اخلاطش سبکینج چند بید شربت کرفس استقونیا نیم جز و استقونیا را بر وزن با دام بسایند و پیچ را در
 انگبین حل کنند و استقونیا سوده مذکوره را با آن بسایند در باون تا هموار شود پس در دوا خشک
 بدان سبب شربت از شت درم است تا شت شتال معجون لوزی صفر و بلغم اسهل کند
 بکیرند استقونیا ده درم مغز تخم معصقه ده درم بادام شیرین چند درم شکر طبرزدیست و پیچ درم
 زعفران کیدرم شربت یک شتال معجون لقمی معده را اسود دارد و علتهای درم زدن
 را پاک کند آواز صافی سازد و در اول کند خداوند در و سپر را سود دارد مسهل طعفت
 است اخلاطش موز و انیرون کرده بست پیچ درم زعفران سلیمه سنبل و ای صیه شیشیان از هر یک کیدرم
 فصب لوزیه قحاح الاذخر عاک البطم مقل ازرق از هر یک دو درم و نیم مرو چهار درم بکین صفا شتند
 درم مقل از شیر صافی بهیج کیده از شراب شلت است حل کند و موز و انیرون کرده کیدرم و لوزی و بکین صفا
 بیشتر شربت از بیت سینه و علت درم کیدرم با شربت و فله از بیت معده و کیدرم و پسر آب گرم و در بعضی
 نسخها و از شیشیان سبکینج عاک البطم چهار درم است یا بکین از بیت دفع مضرت از هر یک با شربت آب گرم و در

باموئسل معجون فقیر از دوا از روی گل زنگنه انگشت و مانند آن برود و خداوند در دسترس بود و دهد
 مسهل قویست اخلاطش را برنج فقیر و از دوا درم یکایک بلبله آمله از هر یک و در درم بلبله و در درم بلبله
 مسهل ترشتر است درم تا چهار درم بلنج بود و معجون نخاح مسهل بود و اخلاط غلیظه باشد مسهل میانه
 است صفت آن بلبله سیاه آمله از هر یک دو درم اسطوخودوس تربد هر یک پنجم بکوبند و عسل شنبدر
 شترتی پنج مثقال معجون تربد قولنج بکشد و در رویش باد و بارامفید و مسهل قویست ستموینا
 یک مثقال تربده مثقال خربو آقا قلندر جمیل دارچین قهقه نارمشک قرقل فلفل از هر یک درم شکر
 و مثقال مجموع بکوبند و عسل شترتی پنجم بکوبند با شنبدر معجون مسهل قویست تربد است درم شنبدر
 ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه و انیسون مصطکی هر یک دو درم و نیم رب السوس هفت درم
 روغن بادام است درم دو و یک را بکوبند و به عسل فانی بکشد شترتی پنجم معجون سوسن
 تقریر و مفصل عرق النساء را مفید است مسهل میانه است صفت آن سورنجان سفید شنبدر
 بوزیدان ماه نیز پنج پوست پنج کبریزه کرمانی شیطیج هر یک دو درم پوست بلبله زرد هفت درم کرس
 رازیانه ورق خافض سفید نمک هفت صغیر هر یک درم و نیم ورق گل کشتیر خشک محمود و زنجبیل هر یک
 سه درم تربد پنجم روغن بادام هفت درم عمل سد و پنجاه درم شترتی از هر یک یک درم تا پنج درم باشد
 فصل پنجم در ذکر حبوبات مسهل بدانکه چون باد و در دماغ باشد اگر برامی آن حسازند باید که حب
 بزرگ بسانند تا دیر در معده بماند و اگر در باد و در بند و کشاده اطراف باشد حب کوچک سازند تا رود
 حل شود و با طاف برسد حب لوتند مسهل صفت آن ستموینا و دوا انگ یونیم
 مثقال گل سرخ یکد انگ بنفشه یکد انگ صبرده دوا انگ مصطکی یکد انگ رازیانه یکد انگ کوفته بنجینه عرق
 بید حب از دوا عرق از بید مشک بکینند و آن خوشبو مقوی قلب مسکن حرارت است و از بید نیز بکینند که بر کما
 تازه از آن بری آید و آن مسهل مثل نهرا باشد و آنرا بشیر از گشت بید بکوبند آن دافع صغیر است و است
 و سحر بخورند و به بالای او طبع فواک بنوشند مسهل قویست حب پیار که دافع و مسهل بلغم بود
 صبر قوی طری بکیند تربد نیم درم روغن صندل و دوا انگ ستموینا یکد انگ غار یقون و دوا انگ تخم
 خنظل یکد انگ قلع از دوا یکد انگ گل سرخ یکد انگ زنجبیل رازیانه یکد انگ کوفته بنجینه باب رازیانه
 شترتی حب از دوا عشا بنوشند و بخورند و صبح طبع تربد بنوشند مسهل قویست حب لاجورد

مسهل سودا و ابوجور و مسهل یکدم صبر سقوطری یکدم غار یقون نیمدرم ملح هندی نیم مثقال یونانی
نیم مثقال سقونیا مشوی دو دانگ شحم خنظل نیمدرم لمیل سیاه دو دانگ مصطکی یک دانگ انجربیل
یک دانگ بنفشه یک دانگ قفل ازرق یک دانگ کوفته بنجته باب شاهتره معجون کنند و بپوشند
سحر با آب رازیا نهتر و شکر و صبح بر بالای آن مطبوع افیتون بنوشند جهت بدرقه شب طرح
مسهل قویست و جاع منحل و لقوه و فالج را مفید بود و طشت بکشاید تر بدیده درم صبر سقوطری است
درم انجربیل خردل سفید شیطج ربع هر یک و درم فلفل دراز فلفل عقرقره هر یک رمی فانیذ چهار درم بکنند
و آب کنند آب شربت شربتی سه درم باشد حب یاج مسهل قویست تنقیه و ماغ کند از بلغم و اخلاط
غلظه و صرع و سگته و سکنجبین را مفید بود و صفت آن ایاج فقیرا تر بدیل لیل هر یک درم غار یقون
انیسون هر یک نیمدرم شحم خنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و آب رازیا نهتر سه درم
یک شربت باشد حب یاج عله سه درم و معده را مفید بود و ایاجه فقیرا شش درم لمیل زرد و چهار
درم نمک هندی و درم و نیم بکوبند و آب کرفس بپوشند شربتی دو نیمدرم باشد حب یاج
مسهل قویست و جاع ماده را و امراض و ماغ و ظلمت عین انا فاع بود صبر سقوطری هشت درم پوت
لمیل زرد و درم گل سرخ نیمدرم مصطکی سقونیا زعفران هر یک سه درم بکوبند و آب قروح بپوشند
شربتی دو درم باشد حب شکیا را نوعد یک حب سقوطری سه درم تر بدیل مصطکی پوت لمیل زرد و ورق گل
هر یک درم بکوبند و آب بپوشند شربتی یک مثقال بود حب مسهل قویست و جاع قفس و منحل
و فالج و لقوه را مفید بود و تنقیه و ماغ کند از بلغم صبر سقوطری مثقال تر بدیل یکدم حب لیل غار یقون
انیسون هر یک نیمدرم شحم خنظل ملح هندی هر یک دانگی و نیم قفل صفت تر بدیل هر یک دانگی باب کرفس
حب یاج زرد حب سقونیا و وس صرع و الخولیا و امراض باغی و سودا را مفید بود و لمیل زرد و کالی
چند درم تر بدیل صبر سقوطری شش درم سقونیا و وس افیتون بسفای غار یقون هر یک سه درم شحم خنظل
یکدم قفل پودنه هر یک ربع بکوبند و آب بپوشند و حب یاج زرد شربتی سه درم باشد حب شکیا
مسهل قویست و صراع بار را مفید بود و تنقیه و ماغ کند از بلغم لمیل کالی شش درم انجربیل
غار یقون سقونیا هر یک سه درم افیتون پنج درم ایاجه فقیرا و تر بدیل هر یک هفت درم قفل
یک درم شحم کرفس اسارون انیسون دو درم بکوبند و به غسل بپوشند شربتی یک مثقال باشد

حب ایتیمون سهل سود الموده قوی است ایتیمون در درم غاریقون تردید خراشیده بروغن بادام
چرب کرده سوطو خود و سبب سبب هر یک درمی بگویند و آب از آن بدست خرد این شترتی باشد حب قایم
مسئل ضعف است قوی کیشاید و باد با آب کنند و طبیعت نرم کند زنجبیل قر قزل دار چینی فلفل زرا فلفل
نار و شکسته هر یک درمی و نیم ستمو نیا سه درم مجموع بگویند و بشکر بشیرند و حب سازند بمقدار خود
هری از آن دتی سهال کند حب ششوی سهل قویست سهال صفا و بلغم پاک کند ایتیمون بلبلد
از هر یک دو درم ستمو نیا نمک بندی از هر یک یک درم زعفران بنیدرم صبر دو درم حب کند شربت دو
درم و نیم حب کشین یعنی بوی دهنده سهل قویست ایاره فیکرا ده درم تخم خنظل قطور یون بار یک
عصاره قنار الکاح از هر یک پنجم درم قویون ده درم چند بنیدر سبیل طبیعت کینج جاوشیر شیطرج خاکیر
خردل از هر یک یک درم صمغ عربی از آب کرفس حل کنند و آرد و آب بشیرند و حب کند شربت سه درم
حب قنطاریه خداوند لقه و نفوس قوی و بسیار بیهای طبعی اسود و آرد و باد با آب کنند مسئل قویست کینج
بلبلد در تخم خنظل با بنیر سه هزار اسفند جذبیدر ستر از روت مقل اشوج کینج جاوشیر صمغ سدایه سفید
از هر یک پنجم درم صمغ عربی استقطط حل کنند شربت دو درم آب گرم حب قویون مسئل قویست
خداوند استرخا و قنار الکاح اسود و آرد و در بطونتها خام کباب صفا فرود آید باشد بیرون رو بکیند غاریقون
تخم خنظل قویون کینج مقل از هر یک یک درم صبر دو درم حب کینج مسئل قویست خداوند در
زانو و درد درک و پین گاه اسود و آرد و بکیند تخم کرفس هزار اسفند از هر یک یک درم کینج مقل
از هر یک یک درم ایارج فیکرا و درم تخم خنظل غاریقون از هر یک یک درم شترتی از آن دو درم
حب بل مسئل ضعف است قوی را زود بکیشاید زبل الریب چهار و نیم درم تردید پنجم درم تخم کرفس
ایتیمون از هر یک سه درم شترتی سه درم حب غاریقون سهل قویست سده با آب کیشاید خداوند
استقار و بسیار بیجا بگر اسود و آرد و بکیند ایتیمون صبر از هر یک شش درم غاریقون چهار درم ستمو نیا
سه درم نظر اسالیون ایتیمون سالیوس تخم کرفس و قنار الکاح از هر یک دو درم شربت آرد و درم ناسه درم
حب مقل مسئل ضعف است خداوند با سیر و شقاق را طبع نرم کند و محروم و موافق بود بکیند بلبلد کابل
بست درم مقل ده درم کینج پنجم درم انجیر سی عدد انجیر را آب بشیرند و بنیرند تا آب سمنج شود و انجیر خنچه
بیا لایند و مقل و کینج اعدا حل کنند و بدان بشیرند حب کند شربت بهر شنبه درم حب اصلی

ترندی است و درم زرد آلوده گشتی و درم تخم گشتی تخم گشتی کشیده نیمه نیمه کوفته هر یک سه درم و فلفل می کنند
 و آب بر آن ریخته و در آن قاب نهاده و شب بجای گرم بایزد و شب بعد از سه روز چهل دانه نبات با تخم برین
 بیاشامند **فصل ششم** در سفوفات سهل و سه در صفت سروا که صفر سهل قویست قنونی که یک انگ
 و نیم ریون چینی و دو انگ یا نیمه شتال بر بر طبعی فو که انداخته بپوشند سروا که کهنه که در طبعی تر باشد
 کند سهل قویست صفت آن تر بد نیم شتال غاریقون ملح هتکه دو انگ و نیم چینی و دو انگ قنونی و دو انگ
 سروا و سودا که طبعی قنونی هتکه سهل قویست صفت آن غاریقون نیم درم تر به شتال ملح هتکه دو انگ
 ستونی که یک انگ و نصف سفوف ملح صفت آن تر بد سه درم شکر سه درم یک و نیم درم از سفوف بوقت
 سحر باب گرم بنوشند تا غلظت بلغم بیرون رود و اشتها پیدا کند اینها پنج غلظت هب برین طریقی بخورند و بنوشند
 که درد جگر و تهیج برسد سهل میانه است اخلاطش گل سرخ بهشت درم زرشک پنج درم سنبلیله یک انگ و نیم عصا
 انجبین درم ریون چینی از هر یک و درم قحاح از خر اسارون رب اسوس و درم کنگبین بخورند
 سفوف که طبعی فرو دارد و معده را سود دارد و فضول از تن بیرون آورد و بر سر و گرسنگی خوردن
 روایه سهل صفت است اخلاط آن صطیکه یک و نیم و شکر و جز شربت چهار درم و اگر شربت بپوشد بخورد
 تن پاک شود سه درم و نیم که معده را سود دارد و درم خورد و درازا را و دیاک کند اخلاطش بلبلیه گالی
 آما پاک کرده برنگ گالی از هر یک و درم تر بد سفید کوفته بنجیه سی درم فانیله هم دار و با شربت
 و درم سفوف که با آب انجبین بنوشند خداوند آما س جگر را که از گرمی بود و سود دارد اخلاطش بلبلیه زرد
 درم تخم کشمش تخم گشتی تخم خیار با درنگ از هر یک و درم کاتسول ریون چینی از هر یک یک درم قنونی
 نیم درم و این یک شربت است **فصل هفتم** در لعوقات سهل و خیار شنبه ذات الریه ذات
 را سود دارد اخلاطش فلو س خیار شنبه چاه درم در اندک آب گرم مل کنند و بیا لایند کتیه
 پنجاه درم صمغ پنجاه درم سودا یا قلاوه درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سودا یا شنبه
 و مقداری روغن بچکانند و برینند و بپوشند تا روغن درو آید و شربت شود بکار درم لعوق **فصل هشتم**
 سهل صفت است جهت جوی طبعی و سرفه ذات الریه ذات الصدر و سوزند و اخلاط آن سیدتان
 فربسبست مدد و مونی طایفه پسیدانه چهل درم فلو س خیار شنبه ده شتال فربخ مشک نیم کوفته چهل درم
 مجموع کوشش طالع بپوشد تا دو درم بپا ند بعد از آن از دست پالند و صاف کنند نیم درم قنونی

بر سردی کنند بقوام آورده بنوشند این یک شربت است لعوق زوقا سهل صفت سویند
 بود صفت بود و سرخ کن و بنفشه را و اخلاط عظیم را پاک کند صفت آن ایر سازد و فاشکسازد و یک
 هشت درم ایر سازد و بنفشه را و با سه غلظ آب بچشانند تا یک غلظ با آید از دست بماند و صاف کنند
 و نیم صفت صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است فصل شربت
 مسهل کج بین سده که سه مال صفر کنند و تیپ از آن گردانند و تشنگی بکشند و بنفشه پاک کند و محروم را
 موافق بود و لیکن باه را مضبوط و بالای حریبه میوزند جهت تسکین صفر او سهل ضعف است ضعف و
 بتانند قند صاف کرده یکین و سرکه سفید ربع من بر سر آن کنند و نیم من گلاب اندازند و آن بود
 و در یک سنگین به نهند و بقوام آورند و سرکه در اول باید کرد تا چون تمام شود و سرکه تمام نشود
 سکه یکین که سه مال صفر کنند سهل قند صفت اخلاط شکر که در این با سرکه بماند و از این با سرکه یکین گلاب
 بیشتر کنند مقدار صدم درم یا نیم من اگر شکر یکین باشد چهار درم قنونی و چهار درم عصاره قنار الحار و خرقة
 کتان بسته در یک فلکند و هر ساعت بماند تا بی شود و درم پنج با و این و یک درم پنج کرفس با آن در فلکند
 و بقوام آورند پس خرقة و پنجه از دست بردارند شربت یکا و قیه یا گلاب یا با جلاط و او قیه برند چنانچه
 ده درم است و در یک شربت یعنی خوراک باید رب و انگه قنونی باشد و انگه عصاره و قنار الحار و اگر
 عصاره و قنار الحار نباشد یا رب باید که کند و یا رب تر بد و پنج با و این کرفس صلاح قنونی است
 سکه یکین که سه مال بلغم کند اخلاط شکر یکین سکه یکین با سرکه بماند لیکن سرکه سفید کنند و آن نیست که
 عسل پرورده باشد و مقدار پنج آثار نیم معصفر پاک کرده بگویند و عسل یعنی شیر و آن با سرکه و آب یا بنهند
 و بنهند چنانچه رسم است در خنق نسبت درم رت بد و خرقة بسته در یک فلکند و هر ساعت بماند تا خرقة بی
 گردد پس در اند شربت ده درم یا بنزد ده درم صفت سکه یکین که سه مال کند و خداوند استهارا سود دارد و
 اخلاط شکر فلانچ ده آثار آب صافی نیم من برگ ما ذریون تازه پاک و قیه در سرکه و آب و خوراک کند یعنی با در
 یک هفته پس بچشانند تا شربت نرم بیا لایند و یکین شکر طبرزد بکنند و بقوام آورند و اگر بعضی آب گلاب
 کنند و پنج آثار با کتر عصاره آبی بان یا کنند سخت لطیف شود این جمله ده شربت تمام بود
 سکه یکین قنونی خداوند یا نولیا را سود دارد و سهل ضعف است اخلاط آن ایتمون سی درم
 و خرقة پوری باشد جدا گانه بسفاح کوفته سی درم و خرقة پوری نیر بندد و یک من شکر د

صد درم غل الخردلیک من آب در دیک میکنند و چهار درم خربق سیاه کوفته نجفته در خرقة دیگر بسته کنند
 با آتش زرد می جوشانند و کف بردارند تا برویک آن تخمها برسد بعد از آن خرقة آیتمون را بکشند و هرسا
 خرقة بایسته ببالند تا قوت دارد و بیرون می آید چون تمام قوت بازده خرقة از او بردارند و پیش از آن
 نگا بدارند شربت از وی سبب درم نافع بود فصل پنجم در ایا رجات سسهل ایا رة قیلة سسهل قوت
 امراض سرد معدة و قولنج و اوجاع متعادل فاج و لقوه را سفید بود و صفت آن زعفران حبیلان
 سنبلی اسارون سنجید از طفل دار چینی عود بلسان برکی و درم صبر قوطری مثل منیع مجموع بکوبند و با هم
 بیامیزند و کشتال از آن متعال کنند ایا رة جالینوس تخم غل غاریقون اصل الفارسیان
 کرده قوتیای هر یک شانزده درم بسفاج آیتمون مثل آفریون سلخو فراسیون هر یک سه درم سبکینج
 زرا و تدطویل فلفل دار چینی جاد شیر کنبید ستر فطر اسالیون هر یک چهار درم بکوبند و متعال ازین
 شربت باشد ایا رة لوعار سسهل قوتیست تنقیه بدن از فضلات غلیظه که در سکه و فاج و لقوه
 و عرش و جذام و دار التعلک دار الفیل امقید و اوجاع متعادل در برص و دهن و جم و دوار و تعریق
 و وسواس امراض کلیه متعال از اینک بود و صفت آن تخم غل غاریقون اصل الفارسیان کرده قوتیای
 و حاشا و خربق سیاه تبریزی فرسیون جیده سلخو فلفل سفید و سیاه و فلفل زعفران دار چینی سبکینج
 جندید ستر فطر اسالیون را فندقتین سنبلی حاناز بنجیل جنطیانا اسطوخودوس هر یک و درم آیتمون
 کما ذریوس مثل صبر قوطری هر یک سه درم بکوبند و بلسان شربت شربت جیارت متعال با جلابی آیتمون بسفاج
 زوقا پوست بلید کلایه و گاو زبان اسطوخودوس ایا رة روش مسهل قوتیست التعلک امقید
 تنقیه بدن از سودا و بلغم کند تخم غل کما ذریوس ستر درم صبر قوطری پنج درم خولجان ه درم پنج جاد شیر
 هر یک شش درم فطر اسالیون زرا و تدطویل فلفل اریس سلخو فلفل دار چینی زعفران جیده هر یک و درم
 چنانچه گفته شد بسیارند شربت دو متعال تا چهار متعال ایا رة سنجید الرطیس اخراج بلغم و سفت کنند
 مسهل قوتیست خربق سیاه یک درم تخم غل متعال صبر خردلی یک درم و نیم و غل غاریقون متعال جاد شیر
 نیم متعال در قگل درم فلفل سفید متعال از بنجیل و متعال زج حاناز اسارون جاد صاحب بلسان ستر تخم کرفس
 و قوتیای هر یک سه درم گاو زبان ه درم تخم سیاه اصفه تخم فرنجشک بانگوار جاد شیر یک درم آیتمون
 در می نیم بکوبند و بلسان شربت شربت کشتال باشد بعد از شش ماه بکار برند ایا رة ارکا فاس

و در متقال زیاده کنند مطبوخ غار یقون سهل ضعف است اسهال بلغم کند صفت آن سنار کلی
 گل سرخ بنفشه پوست بلیله زرد و بلیله کابلی و بلیله سیاه از هر یک پنجم درم تربد موصوف از یک متقال
 تا دو متقال بحسب حدس بسفانج فستقی چهار درم قطور یون قیق و غلیظ آهیمون چهار درم آهیمون چهار درم
 فستقین رومی چهار درم گاوزبان سه درم بادرنجبویه سه درم جده سه درم پنخ رازیانه پنخ کرفس پنخ کهنک پنخ
 از خر رازیانه آیسون پنخ کرفس از هر یک سه درم پنخ کشمش یک درم زرنبا و یک درم زنجبیل سیل الطیب از
 هر یک یک درم متقی بست یک درم سیستان سی دانه انجیر شمس از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده پس
 شیرشت بست متقال تربنجبیل بست متقال گلقدار غسل پنخ متقال معجون بنفشه ده متقال شربت دینار پنخ
 متقال در آن حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز دارو بلغمی دهند مطبوخ غار یقون سهل صفت
 اسهال سودا کند و اخلاط سوخته و امراض سودا و آورانافع بود و اخلاط آن سنار کلی هفت درم بنفشه دو درم
 گل سرخ پنجم درم بلیله سیاه چهار درم بلیله کابلی بلیله زرد از هر یک چهار درم تربد موصوف آهیمون پنجم درم
 اسطوخودوس سه درم بسفانج فستقی قطور یون قیق شاستره از هر یک چهار درم رازیانه پنخ کشمش سه درم
 پنخ کرفس دو درم آیسون پنخ رازیانه پنخ کرفس پنخ از خر کشمش از هر یک سه درم
 عناب سیستان از هر یک بست دانه شمس پنخ دانه اجاص صغاره دانه کبارده دانه انجیر سفید رشک
 تمر سه دانه از هر یک ده دانه جوشانیده صاف نموده پس تربنجدین درم شیرشت ده درم خمیره بنفشه پانزده درم
 گلقدار پانزده درم فلوس خیار شیرنده درم مدبر حل نموده بنوشند سهل ضعف است اسهال بلغم کند سنار کلی
 گل سرخ بنفشه پوست بلیله زرد و سیاه و بلیله کابلی از هر یک پنجم درم تربد موصوف یک متقال تا دو متقال
 بحسب حدس بسفانج فستقی چهار درم قطور یون قیق و غلیظ آهیمون فستقین رومی از هر یک چهار درم گاوزبان
 بادرنجبویه جده پنخ رازیانه پنخ کرفس پنخ کهنک پنخ از خر رازیانه آیسون پنخ کرفس از هر یک سه درم پنخ کشمش یک درم زرنبا
 زنجبیل از هر یک یک درم سیل الطیب یک درم متقی بست یک درم سیستان سی دانه انجیر ده دانه شمس ده دانه
 جوشانیده صاف نموده پس شیرشت و تربنجدین یک بست متقال گلقدار غسل پنخ متقال معجون بنفشه
 ده متقال شربت دینار پنخ متقال در آن حل نموده بنوشند و اگر احتیاج شود نیز دارو بلغمی
 دهند مطبوخ بلیله سهل صغاره بود سنار کلی پنجم درم پنخ مهک سه درم بلیله زرد و کابلی از هر یک
 هفت درم پنخ کشمش پنخ بنفشه هر یک سه درم موزیطا لفی ده دانه عناب ده دانه سیستان آلو سیاه

هر یک بست عدد خیار شنبه و ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ غار یقون سهل سودا و بلغم غلیظ
یا شاربوست بلبله زرد ده درم پوست بلبله کابلی و سیاه هر یک هفت درم بلبله آمله هر یک چهار درم موین طار
ده درم آلو سیاه ده عدد گاو زبان بالنگو غافث اسطوخودوس هر یک سه درم بسفنج نیکوخته دو درم
غار یقون یک نیم افیتون دو درم نو عدلگر مسهل ضعف است پوست بلبله کابلی و سیاه تمبرندی
هر یک ده درم بلبله آمله غافث افستین گاو زبان بالنگو هر یک چهار درم آلو بست عدد موین طار نفی
هشت درم سنابلکی مفت درم اسطوخودوس کما قیطوس بسفنج هر یک سه درم بازبان بلبله
قرنفل ساذج هر یک دوی فرخ خشک دو درم افیتون هفت درم بچو شانند و صاف کنند غار یقون
بهر سقوی هر یک دوی طح نفضی جمر لا جورد هر یک دو دانگ شحم خنظل انگه نیم شکر ده درم بر سر آن
بریزند و یا شامبه مطبوخ خیار شنبه سه ضعف است اخلاط رقیق و صفرا و حاره را دفع کند پوست
بلبله زرد هفت درم تمبرندی موین طار نفی هر یک پانزده درم آلو سیاه غناب هر یک ده عدد ورق گل پنجم
خیار شنبه پانزده درم مطبوخ سور بخان اخلاط محرق بلغم لزج دفع کند و اوجاع مفصل اسفید بود شامبه
هشت درم پنج مک سور بخان رداه ترکیب هر یک پنجم درم تربد ازبان تخم کاسنی بنفشه هر یک سه درم انجیر
غناب هر یک ده دانه پستان بست عدد گلکند خیار شنبه ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ شامبه
خداوند کرد غار شاربوست سودا و اخلاط بلبله پانزده درم سنابلکی شامبه از هر یک پنجم درم افیتون چهار
درم مایه ان چینی دو درم افستین سه درم گل سرخ تخم کشته یعنی تخم ساک سرخ بسفنج از هر یک
سه درم تربد چنانکه رسم است و مقداری ترنجبین ترکیب کنند فصل دوازدهم الک بر طریقات
مجمع سهل است لیکن در دسره ذائقه کلی میکند اطریفل افیتون سه ضعف است خداوند کرد سودا را سود
دارد و سیاهی موین طار دارد و یا درین صفت شود اخلاط آن بلبله کابلی بست درم بلبله آمله هر یک ده درم شاربوست
افیتون تربد هر یک پنجم شیطرج سه درم بسفنج دو درم آلیسون تک نفضی از هر یک دو درم با بلیون
بشربند شربت چار درم اطریفل شامبه خداوند کرد و غار شاربوست و صفرا سودا و سه ضعف است
اخلاط بلبله زرد سنابلکی شامبه ثلث جز افستین دوی یک جز بمجد بکوبند و گشتش را کوفته ادویه
مذکوره داخل نموده بشربند شربت جدید بکوبند بعضی مردمان شامبه در سنابلکی از هر یک نیم جز کنند و
بجای افستین بکوبند و یا درین چینی دو درم حویث کثیر کنند و یک شمشیر شربند و یا بست درم بلغم غناب

و نهند و بعضی دیگر بسیار زرد و کبابی و بلیله آمله و پشابه زرد از هر یک جزو کنند و همه بروغن کاه و حرب
سازند و کشته بشن و شربت چهار درم تا پنج درم فصل ششم سسل جوارش سفید سسل
بقوی معده و قوای کبابی و باد و پاشکند سفید سسل سیده یک طل باید کند و در دو من خل یا شراب
یا نشانه بچشانند و بعد از آن که بپزند و میفشارند و صافی کنند و باطلی نسل تقوایم آردنگاه از نجیل و
در اینی و در اقل از هر یک درم و درم اهل قاقه و زعفران هر یک سه درم مصطکی پنج درم تقوینا ده درم
برند سی درم بگویند و در میان ریزند تا هم آمیخته شود و آنگاه فرو گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود
آنگاه چهار درم از آن تا یک درم تقوینا در سسل نجیل نیم درم زنجبیل بگویند و غسل بیشتر شربت از آن بگیریم
باشد جوارش کمر سسل قوای و اوجاع معده را مفید بود و بوره ازنی زیره کرفانی فطر اسالیون زویل
فلفل هر یک و درم و نیم مغز بادام سداب هر یک ده درم تقوینا بریان کرده پنج درم بگویند و خرمادانه
بیرون کرده است درم شانه زردی در خل غرغریا نشانه داخل شود پس سیالایند و غسل بپایند و او ویه
بر آن بیشتر شربت نج شتقال باشد جوارش شرب را بر آن سسل ضعف است و بروت معده و
کبد را مفید بود و قوای کبابی و طبع نرم کند و شیطاح و نجیل فلفل در فلفل قرقه قاقه صفار و کباب فلفل
سافج نشانه مصطکی و چربی سسل سینه کمر کرفس از یا نه انیسون هر یک شش درم فستقون بد هر یک
و دوازده درم تقوینا قد سفید شصت درم بگویند و بیشتر شربت نج شتقال جوارش طباشیر صفت
در قی کل سرخ بخرچین هر یک شش درم طباشیر کتیرا هر یک ده درم نشانه سه درم بگویند و آب بخرچین
مگون سازند فصل چهارم درم در شراب ابراهیمی سسل مثل شراب و در سسل ضعف است حیاء صفرا ویرا
مفید بود و عطش و طبع طبع کند و در قی کل سرخ تازه چهار من زخمه و آن فلفل صفت قند بصف کوزه
کند و ده من آب گرم بر سر نریزد و بچشانند با هم بوی کل با آب و در صافی کنند و هر یک من آب را
دو من قند بچاشنی نهند تقوایم آرد و اگر مقدار آن که صافی کنند چهار من بگیرد و در قی کل و آب نریزد و بچشانند
وصاف کنند پس با قند تقوایم آرد آنرا شراب رد مکرر گویند و اسهال فائده و بیش بود و شراب فلفل
سسل صفت است پت صفراوی و معالجات الصدوفات الحینیه مفید بود و تلیس طبع است در آب
کند و برفته تازه یک من چهار من آب بچشانند و صافی کنند و هر یک من آب او و من قند بچاشنی نهند
و تقوایم آرد زخمیه برفته صفت آن برگ برفته یک با لند و نیم من آب یک من شیر قند بر کنند

و در آفتاب نهند شراب انار مسل میان دست بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یک کمین
 ترید سفید تر شده و نیم من کوفته و دو اوقیه ترید را در خرقة بندند و در آب انار آکنند و بچو شان تا
 آب طعم ترید بگردد و پس خرقة را ببالند و بنفشه سازند و بیرون اندازند و کمین شکر بزنند و کف بردارند و بچو
 سقمونیا و خرقة بندند و یکدرم زعفران در شربت آکنند و ببالند تا خرقة خفگی گردد شربت یکدل و قیه
 تا دو اوقیه شراب لوسل ضعف است آلو سیاه صد عدد و غناب کرکافی و اند بیرون کرده عی
 خرمای هسته پاک کرده هر جا خرمایست مراد آن ثم سکه سه اوقیه و دو اوقیه ترید جدا گانه در خرقة بندند
 هم در پنج من آب مسافنی نهند تا دو پهر هر دو و یک پهر ببالند یا لایند و سی انار ترنگین و نیم من شکر بزنند
 و کف بردارند و یکدرم سقمونیا و نیمدرم زعفران در کوریزند و نگا دارند شراب ترید مسل ضعف است
 اسهال بلغم کند بگردد ترید سفید گزیده تراشیده نیم کوفته صد درم و شمشه کنند و آب صاف بریزند
 چنانکه هیچ بکشت بالا آید و بر او باشند و سه روز در آب نهند و ببالند دیگر باره آنگاه که دوسه روز
 دیگر در آب نهند و ببالند آب تازه میکند تا ترید را هیچ شیره نماند پس کمین شکر ترین آب نهند و بقوام آردند
 دو اوقیه و قیه و اگر سقمونیا بر نهند بوقت حاجت صواب باشد و اگر بدان بادیا ن کنند بهتر است
 و اگر بر ترید است درم و نیم بلغم نیم کوفته یا ر کنند اسهال بر کنند شراب استین مسل ضعف است
 معده و ضعف آلو پیر را و بک و صلب سود دارد و طبع نرم کند بگردد شراب کسین من مگین مصفا یک من
 شراب بر آتش نرم کند و آب کسین و سی آکنند تا ببالند و بگردد نقطه مصطلح او خرافه بپزد و بپزد کل شراب
 صبر غایقون از هر یک و درم و شش درم می بپزد درم زعفران یکدرم همه نیم کوفته و خرقة بندند و درین
 شراب آبلین آکنند و جوش چندان بدهند بسیار و سه روز قراب کنند و با خرقة دار و هفت روز در آفتاب
 نهند و هر روز آن خرقة را بنفشه سازند و در آن شراب آکنند و در نیم خرقة بیرون آرند و شراب بوقت
 حاجت بکار دارند شربت یکدل و قیه باندکی شکر بنفشه برورده مسل ضعف است خداوند سره گرم
 سود دارد و سه روز نرم کند بنفشه تازه و افغان او یعنی بنری که در کند بر یک جز و بنفشه و جز و شکر
 کوفته بر آکنند و ببالند چنانکه گاشکار در آفتاب آید و هر روز بنفشه سازند تا تمام شود و بپزد و بپزد
 و دفع باخم بود آنرا دو قسم سازند یک قسم است که در آفتاب تیار میشود و هفت آن و در قی کل کمین سفید
 ربع من یا نصف من هر چند که در قی بود و قیوش بیشتر بود و درم کوفته از غزال گذرانیده چهل روز

را قناب گذارند قسمی دیگر آنست که در آتش بپزند صفت آن ورق کل یک من بقند ربع من و رنگ
 رده آتش دهند و کفچینند تا مخلوط شود **فصل** باینزدوهم در اقراص مسهل قرص طباشیر
 بر سهل ضعف است طبیعت آن گرم کند و حیات محرقة و سعال و تشنگی را مفید بود و طباشیر دوم
 ترنجبین منقرضه نیمارین و کدو هر یک در می و نیم نشاسته صمغ عربی ششاش سفید کتیرا هر یک یکدرم بکوبند
 و با عاب بگویند و شربت شکر باشد قرص بنفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع و درمرا مفید
 مسهل ضعف است بنفشه دو درم تربد یک درم بنج هر یک یک درم بلبله زرد نیم درم قنونیایریان
 کرده نیم درم بکوبند و آب بپزند و این شربت بی باشد قرص کل مسهل ضعف است سما صفا
 کند بکیرند کل سرخ ده درم ربالسوس نیم درم سنبل سه درم قنونیاسه درم مصطکی دو درم بپزند
 و اقراص سازند شربت و نیم با جلاب آب سرد و کار بر بند قرص با ذریون مسهل ضعف است کسانی را
 شب گرم بلغم خشک باشد سود دارد و طبع فرو دارد و اخلاطش با ذریون مدبر آرد و جو بلبله زرد و سرطیزد
 در رستناست شربت بکیتقال با جلاب یا شربت بنفشه و بپزند اقراص غاریقون سپر غلیظه را بگذارند
 اخلاطش غاریقون پنجم درم طباشیر انبر یا ریس از هر یک دو درم گل سرخ پنجم درم عصاره غافق سنبل
 ملک فصول روید چینی پوست پنچ کرور سکه فرغار کرده و خشک نموده از هر یک یکدرم و نیم اقراص کنند
 و از ان اقراص دو درم با سنگ بکین بپزند **فصل** شانزدهم اندرند بپشتافما که مجموعه رود و بارایاک
 می کنند و شیاف ماده نزدیک را فرو دارد و فعل آرد و واثر کند اگر چه شیاف را از دارد و با قوت
 سازند و قوت آن بدان حد برسد که از قعر تن با دماغ فضلا آرد و بفرود لیکن تمام تر منقذ است و
 اندر پشت و کمر گاه و در سر من حیوانی آن باشد و برای شخصی شیاف خرد و بزرگ موافق آن سازند
 طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته بپسجون سازند بدین طریق است
 که قند سیاه را بر آتش گذارند تا قوام الماء بقدر بهر سازند و اجزا و نمک آمیخته بقدر سه انگشت شیاف بپزند
 اما بدانکه داروهای که اندر شیافها بکار دارند پنچ گونه است یکی دار و خشک است و آن کو قننی است
 چون بوره و نمک و برگ سداب خشک و برگ پودنه که بی خشک زیره بنفشه و شحم خنظل و سقمونیای و
 سرگین موش و عصاره قنار و اسکار دوم با صمغها است که آنرا اصل باید کرد و چون پنچ و جلاوشیر و آتش و
 حلیت سوم و طوبهها است که نخست دار و با خشک بپان تر کنند پس بپزند چون آبکامه و آب گندنا

و طبع خلیه آب تر و زهره کا و ولعاب تخم کتان و غیر اینها چهارم چیزی است که بهر دارو و بهایان نشیند
چون انگبین بقولم آورده ترنجبین دارد و است که آنرا ناکوفته و حل کرده بگیرند و آنرا بر شکل دندانده شیاو
تراشند چون صابون در چنین و آن مرویست ترنجبین انواع آن و بدانکه بهر اینچ و صندل و اندر حقت
داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد دارو ها کو فتنی را باید کوفت که باید تر کنند یا با یکسین یا فانیزو
یا در چنین بهر شند اگر باشد صندل آنرا حل کنند و اگر ریح غلیظ را مفید بود و زهره کا و بوره قمار و اعصار هر یک
دو درم بگویند و بشکر بشیند و بعد بگویند و در می مزاج را مفید بود و در عقیق سید که تقصیر کنند بکار بردن
ترنجبین بخیرم بوره ازنی صابون طبعی نمک هر یک دو درم بگویند و بشکر بشیند و بعد بگویند و قلع بگویند و قلع
مفید بود و بهر شش ششم غلظت مسا بگویند و بشکر بشیند فصل هفتم در انواع دارو ها
او چون در او شیاف باشد لیکن فعل حقه قوی تر باشد و زودتر بجا بگیا رسد و غلط غلیظ بالای تن
فرود آرد و بدانی کسی که طبع خشک و نا بالغی باشد که او را بدان سبب رومی سهل نتواند و چون ضعیفی
معه پیدا کند نشان ضعف بمیدارد و خوردن همه سرد خاصه که امعاء و ثقل را دفع کند چنانچه باید و
غرض از دارو می سهل تمام نشود و او را حاجت بقتله شود کسی که بر سر زخمی افاده باشد یا اندر دماغ
انکس باشد حقه سخت و دوز سسل از بهر آنکه ماده از دماغ فرو کند و آن که معهه ضعیف باشد یا غشی
آید از دارو پیش از حقه شتری که معهه را قوت دهد باید و اما داروی از معهه باز دارد و اگر در در کرده بود
بیمار را بقفا باز خوا باند و حقت بکار برود و سر برایش بلند نهند چنانکه گردن و پیا و او شسته باشد
و سر بر او نیز بر بالا بالشی باشد و میان شپت او بر زمین و سینه برایش نهند و حقه کنند و عیاید که انگشتان
و سر حقه را بر و غن چرب کنند و شک حقه را آمهسته است و فشار و بیمار باید که در آن خود را نگا هارد تا سه سال
و غلط نکند و اگر دارو که در معهه رفته زود بر آید حقه را معاودت کند باید که در حقه اندک نباشد که بوضع
نرسد و بسیار هم نباشد که سستی وضع و پیروی باشد که زجر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی سوال خون
آرد و اگر سخت سرد باشد با و نفع کند و اجابت نشود و اگر غلیظ باشد و ده را آلوده کند شانه را حقت
و برنجاند و اگر سخت قیق منفعت نکند و مقدار معتدل از جو شایده که برای حقه طیار کرده اند بجا انتقال است
و آب پیوسن و نظرون روده را از ثقل یک کند و طبع حقه را بازیت هم این فعل کند و هفت درم پوره
یا ده درم فانیز که اختیه و ده درم روغن تازه قلع بگویند و صندل بکشاید و اندر حقه خداوند و معهه

و در دندانها و بندها و غذا و نرسیده و قوی و خضاب باقی و از قنطور لیون چاره نباشد از بهر آنکه بهر خطا را
لطیف کند و از غسل در روغن نیز چاره نیست و از تنهها تخم حلیه و نمرا را سفند و تخم سداب نیزه سخت نافع بود
و از بعضی خفتهها از آب گاو شیر چاره نیست و گاه باشد که سر گرسن که بر یا فرقیون یا چند بیدستر و درم کار دارد
و از بهر در سر و شقیقه کس یا لیل و خورش و از بهر در چشم و گوش از تخم حنظل چاره نیست و از خفته حساب
شسته بپزد و باید کرد و نمک از پتیا محرق و روغن گل باب نیکم خفته و از بهر خنودند تپه قی کرسن بلعاب با
سر و کشکاب خفته کند و از بهر سوزش رودها و ریش آن از طبع خشکاش در روغن خفته سازند و اندر شش خفته
افیون و آب کشنی تر نشاید و از بهر آنکه خنده و سستی تو کند و باشد که بیم ملاک بود و از برین اردو با بمقار
شریت بگیند و باقی جد طبعی اندیشه است که آب تقدیر یعنی بعد متقال کنند تا بقدر متقا و متقال باقی
بماند بعد از آن بکار بند فصل شیر و هم اندر استفراغ و طلا با محمد بنی که گاوید و طلا با کشیم بالند طبع هم
کند و موم ریختنی است که از روغن پدیا پنجه و موم زرد و در وی روغن زیت و مشق خانه مکس کشین سازند و
عصاره قنار الحار یا شیره سفرم یا قنمو نیا یا تخم حنظل یا زیره گاو و این همه با یکدیگر انیمه یابد و بهر پیرین
روغن نیز سرد و طلا کند استفراغ تمام حاصل آید و اندر کتاب سکندری ذکر کرده هر گاه که خداوند تپه طبع
خشک باشد یا اندر شکم آس باشد بدان سبب طبع با بر گرفته شود و روغن تازه باب نیکم و سهند و سیاه
از آن یا بهر گنگی اندر ناف و شکم و پیوسته با او بالند طبع کشاده شود فصل نوز و هم در او دویه سهله اسرار
اطباء جنت بعضی کسان خصوصاً با بل تنعم که راحت از خوردن سهله طبیعت ایشان نفرت داشته باشد
حکمای بعضی او دویه دیگر را اعتبار کرده اند که بطلا با و ضما و شکم نرم گردانند جنت اطفال و شامخ و جماعت
که عادت بخوردن سهل نموده باشد مناسب و طلا بهر شفت نقل میکنند این هر چهار رستنا یک کف ترس که
آن با قلام صریح نیکو فته مقشتر سازند و آرد کرده در و یک سال اندازند و یک من شیر تازه بر و نیز نماز قدر
که بدو بخشش بر آید یا لاتی ترس بعد از آن کفیه نهند تا بقوام شیر بخورد پس روغن گاو داخل کنند تا اثر نمایند
و آنرا در خرقه ببالند و اگر برین ان ضما و کنند اسهال منفر نمایند و اگر بر سر معده اندازند سودا بر آید و اگر
با بین الوری کین ضما و نمایند بلغم خام دفع نمایند و چون خواهند که اسهال منقطع گردد و خنده را بر دارند و منع
ضما در آب سرد بشویند و این ضما در اسهال مکتوم اطباء است جنت اطفال و شامخ و بهر کس که اسهال دارد
لشما و سلمو بهر که چون بر معده اندازند قی آرد و اگر بر ناف ضما و کنند اسهال نماید و اگر بر عانه نهند بواسیر

صفت برنج کالی بهندی بابرنگ گویند و عصاره قنارالحمار از هر یک سه مثقال خرق سفید مرور
از هر یک چهار مثقال پییز پنجم دروغ نیت ده درم موم پنجم موم راورد و غن نیت بگذارد و باقی
اوید و بدان مخلوط سازند و کاغذ را باین ضماد آلوده ساخته بر موضع مطلوب نهند بلیله مسهل و آن بلیله
که چون در دست گیرند اسهال کند و چون از دست بردارند اسهال نباشد صفت چنانست که حکایت
هفت و ستان آنها را جوگی مینمایند اختراع کرده اند و این علی لطیف است در بوبه حظل که بای حظل ناشی
آن حظل بکشد و در و بلیله کالی که بزرگ باشد داخل کنند تا چهل روز پس هر روز آن در و بوجو شانه و چمن
بار و دم حظل دیگر کنند و از بوبه آن حظل جدا کنند و بار سوم در حظل دیگر کنند همچنان در بوبه باشد
استحالی که شکافته باشد بر بالای آن پییز بگذارند و هر بار که بدارند بگذارند بوجو شانه و خشک کنند و اگر تو
از اینست دیگر و همچنان بود که داروی سهل خورده باشد و چون خواهد که بلیله را از دست بگذارند
این بوجو نیز بربست این نقل است از کتاب نزهة القلوب فصل الستم اندر ساختن باره الجند که بقا شیراب
میگویند و بنام شیر تازه باشد اسهال سنگین بجا نشاند و بوجو بیدار بخرم می تواند تا بوجو شود و بوبه دم
سنگین بجا ده دروه دم آب خورده نکرده بر و باشد تا شیر را سرد و آب نیز از او جدا شود و در خرق انداخته
چکانیده بگیرد و از بهتر کین حرات اگر تخم خرقه درین آب بچین بکند و نیم طل درم و در آن صندل سوده و جبکافور
اندرین شربت بدهند بغایت مفید است کفونی که ماء الجبین که مانع بود صفت بلیله زرد و صفت
کل سرخ که از هر یک دانگ و نیم تقوینا اینسون نمیدانک اگر ازین سفوف کینند گنجایش دارد
خداوند در دج و سده را ماء الجبین آب کاسه و شاهنشه دهند و یا آب لباب نوع دیگر یا الجبین از
برای مایه خوب و کلف و صرع و داء الفیل بدینگونه بسازند بگیرند شیر تازه مقدار دانگ که اگر از
بهری گویند پییز یا اندر و حل کنند و بنوشند تا شیرت بشود پس مقدار درم نمک سفید در و بکشد
و در خرقه انداخته بچکانند و مقدار شکر اندر و داخل کنند اندر میان دریا پس سفوف دهند صفت
بلیله زرد بلیله کالی بلیله سیاه از هر یکی یکدم نیمون اسطوخودوس سقاج فسق کسان الشوار از هر یک
نیم درم نمک نمیدانک اگر سرخ سخت باشد و نیز بکچین در می موافق مرض ساخته انداخته ماء الجبین
و بدهند و ترتیب ماء الجبین در هر روز سه نوبت یک رطل بود و سک بعد اوسه و میان هر نوبت
فاصله دو ساعت بود یا و آن نمک کار بر نرود تا یک هفته پی در پی بدهند و باز یک هفته سوده شوند

و اگر پیکار شود هفته دیگر نهند محمد بن ذکر یا گوید سقو فها و دارو با سسل با بار الحجب با ختیلا باید داد و
 مقدار آن با اندازه باید کرد که اندر اسهال افراط کند و یا خطر شود و جبت آنکه افراط اسهال شود و آن
 با خطر باشد خاتمه در لطافت مسائل سسل اخلاط ثلاثه بطریق کلی در جودی که اسهال را طباست از کیفیت
 مگر پنهان میدارند اما طریق منضجات و مسهلات و امراض چنانچه در حجب که پیش از اسهال نوع که آن
 روز هفتم است هر روز تخم خیارین و دو مثقال و شیر تخم کاسنه و دو مثقال و شربت عناب و شربت
 بنفشه با قرص طباشیر نرم و دود لعاب مهدهانه و لعاب بگلکوبین یا در صفر کاسنه روز دهم در عناب
 و پستان اجاص تر هندی و انبر یا رین تخم کاسنه و تخم خیارین و شامه تر و بعد از سه روز پنج کاسنه و
 رازیان و سنبلین از هر یک و دو مثقال زیاده کنند تا پنج روز چون رفتار در دفعه ظاهر شود و سسل مستجاب
 باید داد و در امراض بلغم اول منفع و بعد پس سسل منفع مثل گاو زبان یا النگور و خوره از هر یک مثقال
 رازیان و انیسون تخم کرفس از هر یک چهار مثقال مویز منقح و درم انجیر سفیده و دانه پوست پیچ رازیان
 پوست پیچ کرفس از هر یک مثقال پستان سی آنه بچوشانده صاف نمایند و گل گلبین و مثقال افشا
 نموده سه روز بنوشند و در چهارم باین چوشانده سنبلین و می سبک فستق از هر یک صاف نموده
 سه روز بنوشند و زیاده کنند هر آنچه در چهارم درم زیاده کرده اگر یک ترکیب که مثقال قنطاریون و قنطاریون
 اسطوخودوس یکدریم زنجبیل یکدریم بعد از منفع سسل بلغم آنچه مناسب باشد بداد و اگر دفعه نیافته باشد
 سسل بد بد باز منفع مذکور در دانه آنکه منفع یا بد نیز اگر ایام را دخلی نیست در دادن مسهلات بکار
 اگر عده منفع است اگر سسل دارد و پاک نشد پس باز منفع مذکور را خیر و بند و زیاده کنند بر آن بنیاد یک
 مثقال دارچینی مثل آن سنبل الطیب مثله آنکه منفع یا بد و بعد از منفع سسل و در غذا نخورد و آب منضجات
 امراض شود و باید که بدان طبع است که سو و از چه قسم خلط بهم رسیده چه سبب آن حرق شده پس تمام حرق
 شده بواسطه ترکیب حرق شده پس در بد بنفشه و درم شامه تر گاو زبان یا النگور و یا بر کافور و عسل و عسل
 سه بندی کوی گویند تخم کاسنه تخم خیارین از هر یک درم عناب سبت دانه پستان سی دانه
 فلسی اصغنا و آن خوبانی سته دانه انجیر سفیده دانه مویز منقح و درم قمر منقح در شک پیچیدم
 الوی بخاراده دانه الوسیاه و دانه بچوشانده و صاف نمایند و شیرین ساخته بنفشه یا گاو زبان
 از هر یک پنج مثقال بنوشند و غذای از هر یک و بند و بعد از سه روز پنجمون در کتان سبت چهار مثقال

انستین بر دومی چهار مثقال جده اسطوخودوس از هر یک سه مثقال اضافی نمایند و بعد از نفع
 مناسب بدو سودا را بچند وجه دفع کنند هر چه نفع یافت دفع نماید بدینچه که بود آن در باقی اشیاء
 زیاده نکند و با نفع نباید البته در سودا سهل بدید بواسطه آنکه آنچ لطیف است بر طریقت شود و آنچ کثیف
 باقی بماند پس نفع دادن و دفع کردن آن مشکل است چنانکه ما تقدم سودا را با آن چیز تشبیه کرده اند که هر چه
 صاحب آن جدا میکند و آن قسم سوداوی که از بلغم محرق شده باشد یا بنفس خ و محرق باشد در اینجا جو
 بدید اگر در کار شود و اگر نکند بر گری و اجاص آن آلوی است فقط و سوداوی که محرق و از صفرا بابت
 در نفع آن جو بات بسیار نافع است بعد از نفع در سودا سه ملات از قسم جو بات با مسدقات آن جو
 بنزد بعد از آنکه شربت یا شربت تمام سهل بدید اگر شفا یافت تمام حاصل شود و دیگر و زهر صفت بدید اگر
 در دادن منفعی است و در اسلام خانه صد معدن جوهر و الا به استانش و هزار دریا در گران این
 نیایش شاد تو فیک ازیدی با دل این تجارب بودند و این ضوابط افلاطون پسند که در نادیدی
 دیوانی مشهور است و آن آسوده خاطران این فن و دانشوران فاعبال این علم را تالیف کردند و منترس
 گلشن است بهنگامی که از نیرنگ و زنگار و یوز نگ چرخ گن گز از سخن خنخل بر زبان ناگوار و معنی چو
 مصیبت طبعیت و شور بود و شودید آن در بیاض اوراق اتفاسق افتاد و شام

الحکمة

محیرت عالمی که از خدا و متعالف را با هم امتزاج داده و نقیبت طبیعی که باز از امر اضطرار است
 کشاده علی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشید مبا
 که درین زمان فرخی عنوان کتاب و باج اُمم العلاج تصنیف لطیف حق آگاه
 حکیم امان الله بطبع فیض منبع جناب نامی جمهور منشور فی کشور صاحب
 واقع کا پوز در ماه اپریل ۱۳۵۰ عیسوی بطبع رسیده فائده بخش خاص عام
 گردیده چون اصل کتاب بسبب ناپایداری جز یک نسخه مندرس است
 نیستاده اند از خامه تصحیح قدم به جاده تبعیت منقول غنہ
 نماده العذر مسئول عندکرام الناس ممول

